



مسیر ارگان مرکزی

جبهه مردم افغانستان «جما»

ناشر اندیشه های دموکراتیک نوین



شماره مسلسل : ششم



جنوری 2025 میلادی مطابق جدی 1403 خورشیدی

کمیته فرهنگی جبهه مردم افغانستان «جما»



فهرست عناوین این شماره :

1. پیشنهاد چین به جهان برای یک انقلاب (فوری) در نظم جهانی
2. فراز و نشیب های جنبش چپ انقلابی افغانستان و آینده مبهم آن !
3. زندگینامه دکتر عبدالرحمن محمودی
4. فریب توده ها با شعار برابری و آزادی
5. حماسه جاوید
6. زندگینامه انجنیر خیرالله اندخوئی
7. روایت زنان؛ داستان «فرزانه رضایی» در کشمکش سرنوشت
8. (ناهید نفس گل) Nahid Nafas Gul
9. نگاهی کوتاه به سرودها و ادبیات شفاهی نورستان
10. مارکسیسم به زبان ساده (برای کارگران) دیالکتیک چیست
11. اعلان چتر بزرگ ملی افغانستان در دنمارک
12. بازی شیطان
13. پیام به مناسبت حلول سال نو 2025 میلادی



یک منازعه بر سر هژمونی جهانی هستند. همین ایده به تنهایی جامعه چین را وحشت زده می‌کند. این صرفاً یک نگاه غربی به جهان است.

پیشنهاد چین به جهان برای یک انقلاب

(فوری) در نظم جهانی

ماریا فه سلی رینا 2 ژانویه 2025

این بدان معنا نیست که چینی‌ها در خود فرو رفته‌اند و از جهان خارج بی‌خبرند. بلکه طی یک دهه گذشته، چین دیدگاه خود از جهان را به مفهومی تبدیل کرده که سیاست خارجی‌اش را هدایت می‌کند و پیشنهاد ملموسی برای ساختن جهانی متفاوت ارائه می‌دهد: «جامعه‌ای با آینده مشترک برای بشریت».

اگر این رویکرد به‌طور کامل اجرا شود، به معنای انقلابی در نظم جهانی و شیوه‌های ارتباط بین کشورها خواهد بود و اگر غرب مایل باشد، این تغییر می‌تواند بدون شلیک حتی یک گلوله محقق شود. در میان این ناامیدی‌ها، آشنایی با این رویکرد اهمیت دارد تا دیدگاه خود را از دست ندهیم.

اصول جامعه با آینده مشترک برای بشریت (CFC)

با توسعه جمهوری خلق چین (RPC)، چینی‌ها به این نتیجه رسیدند که بدون گشودگی به جهان، نمی‌توانستند به سطح توسعه کنونی دست یابند و تا زمانی که کل جهان همراه با آنان پیشرفت نکند، محدودیت‌هایی پیش رویشان خواهد بود. مفهوم جامعه با آینده مشترک برای بشریت (CFC) از همین دیدگاه نشأت می‌گیرد.

اصل اساسی «جامعه با آینده مشترک برای بشریت» این است که همه ما در یک جهان مشترک که با بحران مواجه است زندگی می‌کنیم و باید برای زندگی در هماهنگی، راه‌حل‌هایی مشترک بیابیم. راه دستیابی به این هدف از طریق ایجاد ارتباطات بیشتر و گسترده‌تر است.

اگر انسان‌ها به یکدیگر وابسته‌اند، راه‌حل‌هایی مشترک که به نفع همه باشد، جست‌وجو خواهند کرد. در غیر این صورت، همگی آسیب خواهند دید. بنابراین، همیشه دو گزینه پیش روی ماست: برد-برد یا باخت-باخت.

سال ۲۰۲۴ به پایان رسید. انتظار می‌رفت سالی پر آشوب باشد و از هر انتظاری فراتر رفت. دولت جو بایدن تصمیم گرفت با تشدید درگیری‌ها در سراسر جهان، حمایت از انقلاب‌های رنگی و حفظ تحریم‌های اقتصادی که می‌توانند به اندازه سلاح‌های گرم کشنده باشند، باشکوه از قدرت کنار برود. در میان این شکست‌ها، برخی از ما از ناامیدی پر شدیم. بار دیگر، «اختلاف بینداز و حکومت کن» پیروز شد و آنقدر عادی شده است که به نظر می‌رسد تنها راه تعامل ماست.

بسیار درباره نقش چین صحبت شده است. از چین انتقاد می‌شود که چرا درگیر نمی‌شود و در برابر حملات ایالات متحده ایستادگی نمی‌کند. بسیاری پیش‌بینی می‌کنند که چین هرگز یک رهبر جهانی نخواهد شد و انتقاد می‌کنند که چرا به‌طور ژئوپلیتیکی به متحدانش متعهد نمی‌شود، همان‌طور که اتحاد جماهیر شوروی متعهد بود.

واقعیت این است که چین نه ایالات متحده است و نه اتحاد جماهیر شوروی. برای شروع، چین تنها با جمهوری دموکراتیک خلق کره (کره شمالی) اتحاد دارد. با سایر کشورهای جهان، چین انواع مختلفی از مشارکت‌ها و روابط را برقرار کرده است. ممکن است این روابط مشابه به نظر برسند، اما در واقع چنین نیست.

مشکل روایت «جنگ سرد جدید» این است که به‌طور ضمنی این فرض را مطرح می‌کند که دو طرف درگیر



دومین مرجع تاریخی جامعه با آینده مشترک برای بشریت، بین‌الملل‌گرایی حزب کمونیست چین (PCCh) است. جست‌وجوی حاکمیت بر منابع طبیعی برای استفاده در توسعه ملی، کشورهای زیادی را متحد کرد و به الگویی تبدیل شد که روابط بین‌المللی را به‌ویژه در نیمه قرن بیستم شکل داد.

جنبش کشورهای غیرمتعهد، گروه ۷۷ به همراه چین و پیشنهادهای نظم اقتصادی جدید بین‌المللی در سال ۱۹۷۴، نمونه‌هایی از یک پروژه برای ایجاد جامعه‌ای جهانی از ملت‌های در حال توسعه بودند.

برخلاف غربیان، چینی‌ها ارزش‌های جهان‌شمول ندارند و می‌توانند به‌خوبی با تفاوت‌ها کنار بیایند.

جمهوری خلق چین (RPC) خود را بخشی از این پروژه می‌داند و پنج اصل همزیستی مسالمت‌آمیز را به‌عنوان راهنمای تعاملات بین‌المللی پیشنهاد کرد. این اصول شامل عدم مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر است، که نشان می‌دهد هر ملت مسئول سرنوشت خود است. این پیشنهاد چین در اجلاس تاریخی باندونگ در سال ۱۹۵۵ مورد استقبال قرار گرفت و همچنان اصول سیاست خارجی چین به شمار می‌آید.

می‌توان گفت که جامعه با آینده مشترک برای بشریت (CFC) تجلی بین‌الملل‌گرایی حزب کمونیست چین (PCCh) در قرن بیست‌ویکم است. این مفهوم، چندجانبه‌گرایی در عمل است. این ایده در سال ۲۰۱۷ به قانون اساسی حزب کمونیست چین و در سال ۲۰۱۸ به قانون اساسی جمهوری خلق چین اضافه شد.

اجرای جامعه با آینده مشترک برای بشریت

مهم‌ترین تجلی جامعه با آینده مشترک برای بشریت ابتکار کمربند و جاده (IFR) است که خود نیازمند بحثی جداگانه است. در سال‌های اخیر، این ابتکار فراتر از زیرساخت‌ها رفته و شامل پروژه‌های دیگری نظیر کمربند و جاده دیجیتال، سلامت، زیست‌محیطی و موارد دیگر شده است.

انتخاب بازی با حاصل جمع صفر (برد-باخت) ما را به سوی انقراض سوق خواهد داد.

پنج هدف جامعه با آینده مشترک برای بشریت:

1. اولویت دادن به صلح و گفت‌وگو پیش از حتی فکر کردن به استفاده از تسلیحات.

2. ایجاد یک سیستم امنیتی مشترک، که بر پایه اصل امنیت غیرقابل‌تفکیک بنا شده است.

3. نهادینه کردن همکاری برد-برد به‌عنوان هنجار جهانی.

4. یادگیری متقابل، که مستلزم فهم متقابل به‌عنوان برابر و بهره‌مندی از تبادل تجربیات است.

5. ایجاد یک جامعه هماهنگ با طبیعت، در عین حال توجه به فرایندهای مختلف توسعه کشورها و نیازهای آن‌ها برای پیشرفت.

ریشه‌های تاریخی جامعه با آینده مشترک برای بشریت

این مفهوم نخستین بار توسط شی جین‌پینگ در جریان سفرش به مسکو در سال ۲۰۱۳ مطرح شد، اما ریشه‌های تاریخی عمیقی دارد. ایده یک جامعه واحد از مفهوم تیان‌شیا (همه زیر آسمان) نشأت می‌گیرد.

در چین امپراطوری، امپراطور حق الهی برای حکومت بر تیان‌شیا داشت که به‌عنوان یک جهان واحد (بدون مرزهای کنونی) درک می‌شد. با این حال، این ایده به معنای برابری همه نبود. برخلاف غربیان، چینی‌ها ارزش‌های جهان‌شمول ندارند و می‌توانند با تفاوت‌ها به خوبی کنار بیایند.

ارتباط جامعه با آینده مشترک برای بشریت با بین‌الملل‌گرایی حزب کمونیست چین



بسیاری از این اصول به تمدن چینی محدود نیستند. در حقیقت، اکثر تمدن‌های جهان نسخه‌ای از این اصول را در خود دارند. بقای انسان به عنوان یک گونه به آگاهی جمعی از همبستگی بستگی داشته است.

چینی‌ها این آگاهی را به یک اصل در روابط بین‌المللی تبدیل کرده‌اند و اکنون از جهان می‌خواهند آن را بپذیرند. بسیاری از کشورها این کار را انجام داده‌اند. باید یادآور شد که اصول جامعه با آینده مشترک برای بشریت در اعلامیه اجلاس کازان نیز گنجانده شده است.

این فرآیند طولانی و دشوار خواهد بود. از یک سو، ایالات متحده به راحتی از هژمونی خود چشم‌پوشی نخواهد کرد. از سوی دیگر، این امر نیازمند بلوغ سیاسی هر ملت است تا اطمینان حاصل شود که مقامات، منافع مردم را نمایندگی می‌کنند و نه منافع اقلیت‌ها. عدم مداخله نیز یکی از ارکان اساسی این طرح است؛ هیچ کشوری نمی‌تواند جایگزین ملت‌ها در مبارزات سیاسی داخلی‌شان شود.

با این حال، جامعه با آینده مشترک برای بشریت به ما یادآوری می‌کند که سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» نه طبیعی است و نه اجتناب‌ناپذیر. همچنین، این طرح پیشنهاد مشخصی برای نوع جدیدی از جهانی‌سازی و روابط بین‌المللی ارائه می‌دهد که می‌تواند پایداری انسان به عنوان یک گونه و پیشرفت جهانی را تضمین کند.

هرچه افراد بیشتری این موضوع را درک کنند، تلاش‌ها برای تحول نظم جهانی فعلی آسان‌تر خواهد شد.

ترجمه: خشایار

دومین تجلی این مفهوم، که برخی آن را نقطه ضعف این طرح می‌دانند، حمایت از سیستم سازمان ملل است. برای یافتن راه‌حل‌های مشترک برای مشکلات جهانی، یک سیستم بین‌المللی ضروری است. سیستم فعلی توسط کشورهای غربی کنترل می‌شود و دینامیک‌های جهانی را منعکس نمی‌کند. چینی‌ها معتقدند که نیازی به ساخت یک سیستم جدید نیست، بلکه باید سیستم موجود را مطابق اصول اولیه آن بازسازی کرد.

یکی از مهم‌ترین مبارزات در سازمان ملل، بازسازی شورای امنیت برای گنجاندن اعضای دائمی جدید است. دولت چین به طور علنی از عضویت یک نماینده از قاره آفریقا حمایت کرده است.

دیپلماسی صلح

سومین راهبرد، دیپلماسی صلح است. در سال‌های اخیر، چین دیپلماسی فعال‌تری را دنبال کرده، اما این دیپلماسی بر حل مسالمت‌آمیز منازعات متمرکز بوده است. نمونه‌هایی از این اقدامات شامل پیشنهاد صلح برای اوکراین، از سرگیری روابط دیپلماتیک میان عربستان سعودی و ایران، و توافق ۱۴ گروه فلسطینی است.

در واقع، می‌توان گفت هر اقدام چین، هرچند جداگانه به نظر برسد، بر اساس ایده کمک به ساخت جامعه با آینده مشترک برای بشریت شکل گرفته است:

بخشش بدهی‌ها

اعزام نیرو به مأموریت‌های صلح سازمان ملل
حمایت از طریق ابتکار توسعه جهانی
اهدای تجهیزات به ارتش‌ها در چارچوب ابتکار امنیت جهانی
تأسیس مؤسسات کنفوسیوس
و موارد بسیاری دیگر.

جهانی‌سازی از دیدگاه چین



2

فراز و نشیب های جنبش چپ انقلابی افغانستان و آینده مبهم آن !

میرهن است که سازمان ها ، گروه ها و رهروان جنبش چپ انقلابی در افغانستان از بدو ظهورشان ، دست آورد ها و اشتباهاتی را مرتکب شده اند که ، نباید از آن ها به سادگی گذشت. هر روشنفکر انقلابی و متعهد، با بررسی گذشته ی جنبش و با پذیرفتن اشتباهات می توان گام های عملی و سنجیده شده ای بهتری را در آینده سهل تر و آسان تر با اطمینان خاطر بردارد . بنابراین در شرایط کنونی و بحرانی این مسوولیت بسا بزرگ بدوش انده چپی های متعهد و مسلح با سلاح مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه ی مائوتسه دون است که خواهان ادامه مبارزه اصولی هستند .

با یک نگاهی اجمالی به گذشته جنبش چپ انقلابی و شرایط اجتماعی ، سیاسی و اقتصادی آن زمان ، « آنچه ما در زمان حال از آن گذشته به خاطر داریم و از نزدیک شاهد برخی از صحنه ها بودیم، بدین نظر می رسیم که در آن نهضت، چهره تابناک و پیشتازنده دوکتور عبدالرحمن محمودی بود، که خودش روزی در یک مجمع جوانان منور شهر کابل در معاینه خانه، مطب خصوصی اش، به زبان حال گفت: "در لیسه حبیبیه از استاد (چوهدری) های هند، مبارزه ضد استعماری را فرا گرفته، و در فاکولته طب کابل از پروفیسور نوزاد اشرف بنگین، مبارزه سوسیالیستی را آموخته است. از اینکه درباره مبارزین دیگر آن عهد و زمان، اسناد و گواهی نامه ای در دست نداریم، که شهادت دهند، چند نفر آنها به سوسیالیسم علمی آشنا و با کدام هدف، طرق و وسایل در تحقق آن تشبث ورزیده

اند، لذا همین فرد، دوکتور عبدالرحمن محمودی را که از آن برخی اسناد و نوشته هائی بدسترس داریم، به وضاحت پیشوای جنبش نوپای انقلابی پرولتاریایی قبول می کنیم. « (برشی از کتاب: جنبش انقلابی پرولتاریا و بوالهوسی های روشنفکران خرده بورژوا ، نوشته: دکتر هادی محمودی) به صراحت گفته میتوانیم که ؛ (داکتر عبدالرحمن محمودی توسط رژیم ظاهرشاهی به تاریخ ۱۸ سرطان ۱۳۳۱ زندانی شد و آنقدر تحت فشار قرار گرفت تا اینکه در ۱۳۴۰ جسم نیمه جانش را به خانواده اش تسلیم دادند و در میزان ۱۳۴۰ این مبارز پیگیر راه آزادی و دموکراسی بدرد حیات گفت.) عبدالرحمن محمودی موسس و بنیانگذار اولین هسته انقلابی "حزب خلق" در افغانستان و از جمله اولین قربانیان این جریان که تا آخرین لحظات و رمق زندگی به عزم و اراده خود پشت نکرد، بود .

از وفات المناک محمودی فقید بیشتر از هفت دهه میگذرد جنبش چپ انقلابی افغانستان نتوانست به یک قدرت سیاسی توده ای و تشکیلات واحدی که "حداقل ریگ در کفش دشمن کمونیسم" باشد، نائل شود . با وجود اینکه عبدالرحمن محمودی بنیاد و هسته های حزب انقلابی را بشکل بسیار مبتدی و بسیط به شکل علنی و مخفی ایجاد نمود و به ارث گذاشت ، اما هیچ یک از رهروان و ادامه دهندگان این جنبش نتوانستند به استحکام و انسجام این نیرو به موفقیت لازمی برسند . دلایل عدم این موفقیت در چیست ؟ تعداد از سازمان ها و افراد خبیر در این موارد نوشته های نموده اند که در سایت های اینترنتی موجود است. ولی ، تاکنون به این سوال اساسی از جانب نیروهای چپ انقلابی پاسخ



قانونی کننده داده نشده و یا اینکه ما دریافت نکرده ایم

را بسوی یک نظم با انضباط منسجم رهنمون شود. هادی خان من خود بدین امر آشنا نشده بودم که روحیه محفلی و محفل و محفل بازی خود یک نوع بیماری است. « (برشی از کتاب: جنبش انقلابی پرولتاریا و بوالهوسی های روشنفکران خرده بورژوا ، نوشته: دکتر هادی محمودی) بدون شک پیش زمینه جریان شعله جاوید و سازمان جوانان مترقی قبل از سال ۱۳۴۴ خورشیدی ، مرتبط است با فعالیت ها و جانفشانی های دکتر عبدالرحمن محمودی فقید . در دوره دموکراسی قلابی دولت که اجازه فعالیت برای احزاب سیاسی داد . در عقب این طرح نیهات شوم دولت نهفته بود . از یک جانب لگام احزاب وابسته به دربار را رها کرد تا مردم را با طرحات و سیاست های دولت تشویق و ترغیب کنند واز سوی دیگر افراد و نیروهای ملی و مترقی را شناسایی و بعد از دستگیر و تا دم مرگ در سلول های زندان حبس نمایند. یکی از جمله این افراد دارای شهرت ملی و مردمی دکتر عبدالرحمن محمودی بود که دربین مردم از محبوبیت خاصی برخوردار بود . محمودی اول به حزب ویش زلمیان رفت و بعد از آنکه این حزب را ارزیابی نمود و آنها را " جوانان در حال خواب " خطاب کرد این حزب درباری را ترک نمود و خود با جمع از رفقای حزب خلق را ایجاد نمود. از فحواي مرانماه حزب خلق که در شماره اول ندای خلق به نشر سپرده شده است. بطور آشکار دیده میشود که محمودی بزرگ سنگ بنا و تهداب گذار جریان که بعداً بنام جریان شعله جاوید مسما شد، میباشد. بین جریان دموکراتیک نوین شعله جاوید و سازمان جوانان مترقی مغلطه نشود. این دو در بعضی موارد بسیار با هم نزدیک هستند و در بعضی موارد از هم جدا و فرسنگ ها فاصله دارند . تمام پیروان جریان دموکراتیک نوین شعله جاوید عضو سازمان جوانان مترقی نبودند و نیستند . جریان دموکراتیک نوین شعله جاوید یک جریان خودجوش مردمی فاقد رهبری و تشکیلات منظم سیاسی ، متاثر و الهام گرفته از فعالیت های مبارزاتی فقید عبدالرحمن محمودی بود. اما سازمان جوانان مترقی دارای یک هسته مرموزم از قشر و طبقه روشنفکران خرده بورژوا بود .

«بقایای "حزب خلق" محمودی پس از گرفتاری دوکتور عبدالرحمن محمودی و یاران پیش کسوت دیگرش، این رفقای باقیمانده چه در سطح دموکراتیک چه در پهنا یا عمق مبارزه سوسیالیستی که در این مرحله با مبارزه دموکراتیک پیگیر پرولتاریایی مشخص می شود، این دانش تنوریک را کسب نکرده بودند که بطور مرتب و منظم و منسجم روابط تشکیلاتی را چون شبکه ای بهم گره بزنند و مانند کدهای فعال، بسایر رفقای همسنگر درس نظری - عملی دهند. آن شیرازه ای که در مراحل نهایت بدوی پدید آمد، سست و لرزان و آسیب پذیر بود و نیاز داشت، بدست معماران بعدی سفت و محکم شود.

اما این همزمان بخودی خود، به خرده کاری و تخریب یکدیگر یا همدیگر برآمدند و همان روابط بسیط ابتدائی را هم صدمه زدند. چنان که از هم پاشید و طور معروف هرکسی پی کارش رفت. آموختیم که جنبش هنوز به آن توانائی وجودش نرسیده بود که خصلت انقلابی پیدا کند و این جنبش انقلابی خود انقلابی های حرفوی را پرورش داده بمثابه کدهای آبدیده، ورزیده و رزمجویان وارسته انقلابی دردلس سازمان رهبری را جاده دهد.

از این ببعد، آنچه می بینیم جوش و خروش محفل بازی های روشنفکری است که در آن روشنفکران خرده بورژوازی شهری در چهار دیواری های خانه ها گلو صاف کرده ، داد سخن میدهند و آنچه از مکاتب و دانشگاه ها آموخته اند، به روی یکدیگر نثار میکنند.

وقتی پای سیاست در میان آید، اولتر از همه چهره فلان استاد و بهمان فاکولته، یا قواره فلان مرد مشهور کوی و برزن سیاست با سلوک و برخورد انفرادی اش، یا سجایای فلان سخنگوی بلیغ در مراسم تشییع جنازه فلان مرده نامدار، جلب نظر میکرد و به مدح و ذم آن ها سخن گفته می شد. معلوم نمی شد که آنها پیرو کدام مکتب سیاسی و چه جهان بینی اند. مشخص نمی گردید که چه مرام اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و بویژه سیاسی دارند. چه از آن ها می آموزیم و چطور با تحلیل انتقادی سازنده، خود راهی را باز می کنیم که ما



خود را داشته است و اگر نداشته باشد آنان را بوجود می آورد.

در دوره هفت شوری، درفش جنبش دموکراتیک طراز کهن توسط رهنوردان شهیر آن به پیشسازی داکتر عبدالرحمن محمودی متهورانه و جانبازان برافراشته شد. "عناصر ایدئولوژی پرولتری که در کشتزار خونین دوره هفت به دست رهگشایان جاتباز آن افشاده شد، پس از یک دهه توانست جوانه زند" و در سال ۱۳۴۴ خورشیدی به تشکیل و پی ریزی «سازمان جوانان مرقی» منجر شود. داکتر هادی محمودی - که در فضای انقلابی دوره هفت شوری رشد کرده و هوای آن را استنشاق و روحیه مبارزه جویانه را از داکتر عبدالرحمن محمودی مشهور کسب نموده بود - خودش به مثابه یکی از بنیان گذاران سازمان جوانان مرقی، فردی مطرح در آن سازمان و "جریان دموکراتیک نوین" یا همان "جریان شعله جاوید" بود. اما با تاسف نتوانستند که از این بذر انقلابی انطوریکه لازم بود پاسداری کنند و این بذر تازه روییده در نیمه راه به پوسیدن گرفت و از رشد و نمو، قبل از به ثمر رسیدن باز ماند. و به مثابه هیزم جنگ توسط دلالان سیاسی مورد استفاده قرار گرفت.

پسوند "شعله جاوید" به جریان دموکراتیک نوین بعد از انتشار جریده شعله جاوید در سال ۱۳۴۷ خورشیدی صورت گرفت.

از سازمان جوانان مرقی کمتر اسناد مرقوم بجا مانده، اساسنامه، مرامنامه، آیین نامه، خطوط و نگرش فکری، فلسفی، اقتصادی و سیاسی تاکنون بدسترس هیچ نهاد سیاسی نرسیده یا اصلاً این موارد موجودیت فزیکتی نداشته و یا اگر موجود است در نزد کدام شخص جیون قرار دارد که نمی خواهد ماهیت این اسناد تاریخی مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد. به نظر میرسد که این اسناد هیچ وقت روی کاغذ نوشته نه شده است؛ ورنه باید کپی آن نزد دکتر هادی محمودی، اکرم یاری، واصف باختری یا دکتر عبدالله محمودی و... موجود میبود. حتی هادی محمودی که خود از جمله موسسین سازمان جوانان مرقی محسوب میشود در این مورد سکوت اختیار نموده است.

انتصاب جریده شعله جاوید به سازمان جوانان مرقی خود یک جفای بزرگ در مورد دکتر رحیم محمودی و

بقول یک رفیق (ن. ح) که از پوهاند علی محمد زهما شناخت نزدیک داشت و از جریان مصاحبه یک تن از اعضای فامیل محمودی (د.ک.م) در مورد پوهاند علی محمد زهما؛ پوهاند زهما در ساخت و ساز سازمان جوانان مرقی سهم فعال اما غیر مرئی و مخفی داشت، حتی تعدادی ادعای مبنی بر اینکه پوهاند زهما را شاه توظیف نموده بود، که برای حفظ توازن نفوذ شوروی و چین در افغانستان باید در مقابل حزب دموکراتیک خلق، سازمان و جریانی را به همدستی غلام بچه دربار از تبار هزاره های جاغوری شکل دهد. و بیشترین آثار و نشریات چاپ پیکن بطور مخفی توسط پوهاند زهما به کابل منتقل میشد.

هواخواهان و رهروان جریان دموکراتیک نوین شعله جاوید را اقشار بی بضاعت، زحمتکشان، ماموران پایین رتبه و کارگران صنعتی و زراعتی در شهرها، ولایات، قرا و قصبات تشکیل میداد. در حالی که تمرکز فعالیت های سازمان جوانان مرقی عمدتاً در بین روشنفکران خرده بورژوا شهری بود. و بیشتر جنبه ماجراجویانه داشت و کمتر تمرکز روی نیروهای انقلابی و توده های زحمتکش در دهات و مناطق دور دست داشت. طوری که مشاهده می شود:

«پیش از ظهور اندیشه پیشرو عصر، تا مدت ها غالباً شورش برده ها، جنبش های دهقانی و قیام های کارگران راه به جایی نبرده و حتی مورد استفاده طبقات حاکمه زمان قرار گرفته است. لذا نقش رهگشایان و روشنگران برای شناخت اسباب و علل بدبختی ها و جست و جوی راه ها و اسالیب نجات از مظالم طبقات حاکمه ستمگر و سرنگونی دولت های مستبد مدافع ستمگران، برچیدن بساط استعمار و امپریالیسم و به ویژه انتقال این آگاهی به توده های زحمتکش و تحت ستم - از همان آغاز مبارزه طبقاتی تا کنون - ضرورتی بوده است انصراف ناپذیر. ولی این مهم در پیامد روشنگری و اهتمام رهبران خبره، میسر و ممکن الحصول می گردد.

هر انسان موجودیست تاریخی و در زمان و مکان معین زیست می کند و محصول شرایط حاکم بر آن زمان و مکان است. هر جنبش انقلابی رهبران و رهگشایان



استعفا دهد، شهر کابل را ترک گفت و تا اواخر سال (۱۳۵۷) خورشیدی، در زادگاه اش (منطقه بزرگ جاغوری) مصروف کارهای عملی سیاسی از جمله توزیع زمین پدری خویش، به دهقانان بی زمین و کم زمین گردید .

سازمان جوانان مترقی و رهبران آن در طول مدت هشت سال (۱۳۴۴ الی ۱۳۵۲ شمسی) بجز از ماجراجوی و افشاگری های غیر اصولی در مورد استحکام و انسجام تشکیلاتی نه تنها کار موثری نکردند ؛ بعکس با ترویج خودخواهی ها و بلند پروازی های خرده بورژوا منشانه که از جمله خصایص روشنفکران شهرنشین است ، نطفه ها انشعابات را بذر نموده و هریک فهمیده یا نه فهمیده یک سازمان مستقل و یک مکتب فکری ساخته ذهن خود را معرفی نموده و شروع به شکستن سر و کله همدیگر نمودند . با نوشتن جزوات "پس منظر تاریخی"، و " با طرد اپورتونیزم در راه انقلاب سرخ به پیش " و با تنویر نمودن نظرات خود هریک به نوبه خود سازمان را به بیراهه کشاندند. تا سرحد که در دور حاکمیت داود "گروه انقلابی خلق های افغانستان " که توسط نوشته " با طرد اپورتونیزم..." موجودیتش را اعلام نموده بود ، با پراخ انداختن تبلیغات و سروصدای زیاد علیه سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید، توانست جنبش را عمیقاً در بحران فرو ببرد و از یک مانع سیاسی جدی در سر راه اهداف و خواسته های دارو دسته داود خان به یک جریان فرورفته در خود مبدل نماید. (در نوشته تحت نام جنبش انقلابی پرولتاریا و بوالهوسی های روشنفکران خرده بورژوا، نوشته: دکتر هادی محمودی بقدر کافی در موارد فوق تذکر داده شده است .)

از جانب دیگر حاکمیت پاسیفیزم بر سازمان جوانان مترقی باعث گردید که سازمان از درون متلاشی شده و جریان روز بروز بطرف پراکندگی سیر نماید. از جهات دیگر بدبینی صفوف سازمان و جریان نسبت به بعضی از افراد پاسیفیست، تعداد زیادی از افراد صفوف سازمان و جریان دموکراتیک نوین را از سازمان دور کرد و زمینه را بیشتر از پیش برای

زحمات ان در نقش روشنگری و افشای باند " خلق -پرچم " و سیاست های سوسیال امپریالیسم توسعه طلب روس میباشد . زیرا دکتر رحیم محمودی یک شعله یی بود نه یک عضو سازمان جوانان مترقی .

جریده "شعله جاوید" با الهام از "جریده ندای خلق " دکتر عبدالرحمن محمودی و ادامه راه آن در نقش «ناشر اندیشه های دموکراتیک نوین» در سال ۱۳۴۷ شمسی، در مقابل «تجدیدنظرطلبان» "خلق و پرچم" این مزدوران سوسیال امپریالیسم توسعه طلب روس به مبارزه روشنگرانه و افشاگرانه پرداخت و خوش درخشید هر چند مستعجل بود.

در تظاهرات روشنفکری سال ۱۳۴۸ خورشیدی تعداد از کادر ها و اعضای سازمان جوانان مترقی و یک تعداد کثیر رهروان جریان دموکراتیک نوین شعله جاوید زندانی شدند . بشمول دکتر رحیم محمودی که صاحب امتیاز و مدیرمسئول جریده شعله جاوید را به عهده داشت . که در نتیجه به مصادره و توقیف جریده شعله جاوید منجر گردید . تعداد رهبران و کادر های سازمان جوانان مترقی هنوز در زندان ظاهرشاهی زندانی بودند که بوی و تعفن اتهام زنی و انشعاب گری بالا گرفت . با نوشتن جزوه "پس منظر تاریخی"، از آدرس "گروه پس منظر "از جانب انجنیر عثمان عصیان و مضطرب باختری و.. " با طرد اپورتونیزم در راه انقلاب سرخ به پیش " از آدرس گروه "انتقادیون" از جانب دکتر فیض این دو انشعاب ضربه مهلک بود بر پیکر نویناد سازمان جوانان مترقی به تعقیب این دو ضربه مهلک با استقرار حاکمیت کودتایی محمد داود در سرطان ۱۳۵۲ خورشیدی قانون اساسی محمد ظاهرشاه، که در آن از فعالیت احزاب و سازمان های سیاسی نوید داده بود تعطیل گردید و به امتداد عدم توشیح قانون احزاب سیاسی از جانب محمد ظاهرشاه، که از آن عمداً پرهیز نموده بود، فاجعه سیاسی بار دیگر، از همین جاه (تعطیل قانون اساسی) آغاز گردید و عملاً احزاب و سازمان های سیاسی ایجاد شده و یا در حال ایجاد به اختفا رفتند.

در چنین فضا و جو سیاسی اکرم یاری ، با داشتن مریضی عصبی ، در فصل خزان سال ۱۳۵۳ خورشیدی ناگزیر شد، از ماموریت در دستگاه «افغان بیمه »



اعضای سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید را بشکل بسیار وحشیانه و خلاف تمام نورمهای بین المللی، عرف و سنت های جامعه انسانی سربرزنند و قربانی اعمال شوم شان سازند.

یکی از پیامدهای کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ به صدا درآوردن ناقوس اتحاد و انسجام نیروهای پراکنده سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید بود. در این برهه تاریخی رهبران سازمان جوانان مترقی و رهروان جریان شعله جاوید اختلافات و مبارزات تنوریک سالها گذشته خود را فراموش کرده بودند. و در طعام حسرت به قدرت رسیدن رقبای سیاسی خود می سوختند. در حسرت رسیدن به قدرت رقبای سیاسی شان طعام زهر اهگین آن را می چشیدن و در سراسیمه گی تام میخواستند هرچه زودتر خود را مطرح نمایند. بنابراین با شتاب دست به ایجاد سازمان ها و گروه ها بشکل میخانیکی زدند و هر یک کوشش داشت تا از دیگران سبقت بجوید. ظرف چند ماه چندین سازمان اعلام موجودیت نمود. در سرطان سال ۱۳۵۸ خورشیدی " ساما " و در اوایل جدی سال ۱۳۵۸ خورشیدی، عدهای از کادرهای شعله جاوید «سازمان پیکار برای نجات افغانستان» را ساختند که در دستگیریهای وسیع ۱۳۶۰ خاد به رهبری داکتر نجیب، ضربه کاری خورد. حکیم توانا که به خاد پیوست، بسیاری از افراد این سازمان را به خاد معرفی که به زودی دستگیر و اعدام شدند. در ۱۳۵۸ خورشیدی، گروه انقلابی به سازمان رهایی تغییر نام داد و ارگان سیاسی - تنوریک خود به نام «مشعل رهایی» را منتشر ساخت. در این موارد بقدر کافی در وب سایت های اینترنتی اسناد موجود است. در اینجا نیاز به تکرار دیده نمیشود. مواردی را که میخواهیم در اینجا برجسته سازیم قرار زیر می باشد

جنبش چپ انقلابی افغانستان (جنبش کمونیستی مائوئیستی افغانستان) در زمان کودتای هفت ثور نتوانست به علت سردرگمی و پراکندگی عکس العمل سریع و بموقع اصولی در مقابل کودتا از خود نشان دهد و در طول سال های مبارزه و مقاومت علیه سوسیال امپریالیست ها و رویزیونیست های مزدور شان با مبتلا شدن به سردرگمی های ایدئولوژیک -

حملات آوانتوریستها و اکونومیست ها مساعد ساخت. بدین ترتیب سازمان جوانان مترقی که هم از درون متلاشی شده بود و هم از جانب آوانتوریست ها و اکونومیست ها مورد حملات سختی قرار گرفته بود، نتوانست به حیات خود ادامه دهد و سر انجام تقریباً پس از یک ده فعالیت از هم پاشید.

سازمان جوانان مترقی که سیاستهایش را بر کار علنی، قانونی و شهری گذاشته بود، بعد از آنکه جریده شعله جاوید بند و تعداد از رهبران سازمان جوانان مترقی زندانی شدند و با کودتای سرطان ۱۳۵۲ داود و به همدستی حزب دموکراتیک خلق حاکمیت استبدادی در کشور حاکم گشت، سازمان جوانان مترقی، چون برای چنین شرایطی آمادگی نداشت، عملاً نابکار ماند و به این خاطر تضادهای نهفته در درون سازمان و جریان به زودی سر بلند کردند. سازمان جوانان مترقی که در آناشری و پراکندگی خاصی به سر می برد و اکرم یاری، نیز به بیماری شدیدی مبتلا شده بود، رهبران دیگر آن در ۱۳۵۴ خورشیدی، تصمیم گرفتند تا از کار و اشتباهات گذشته، جمع بندی و به بازسازی سازمان دست بزنند، اما در این نشست که از هر ولایت دو نماینده خواسته شده بود، نه تنها قادر به جمع بندی اشتباهات سازمان جوانان مترقی نشدند بلکه با طرح انتقادات جدید، سازمان و جریان عملاً از هم پاشیدند.

گرچه در سال ۱۳۵۴ خورشیدی تلاش های برای ادغام و انسجام صورت گرفت عده ی تصمیم گرفتند که کار های گذشته شان را جمع بندی کنند و تعدادی با پخش " ایدئولوژی چیست ؟ " طرح « سازمان تدارک و مبارزه برای ایجاد حزب کمونیست » و نشریه اخگر را منتشر کردند. اما دیری نگذشت و زمان برای رشد و نمو این تلاش ها بسیار کوتاه بود. کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ خورشیدی رهبران سازمان و رهروان جریان را وحشت زده و سراسیمه ساخت.

و از جانب دیگر فضا نسبتاً باز و آزادی های نیم بند سال های گذشته و عدم رعایت اصول مخفی کاری در مبارزات سیاسی باعث شد که هویت اکثریت اعضای سازمان جوانان مترقی و رهروان جریان دموکراتیک نوین شعله جاوید افشا گردد. و این کار باعث شد که مزدوران روس بعد از کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ خورشیدی بی زحمت و بدون پرسان و بازجوی



هم در مورد اخوان المسلمین که بطور سیستماتیک توسط مثلث آمریکا ، انگلیس و عربستان سعودی (سازمان های استخباراتی سی آی ای آمریکا و ام آی سیکیس انگلیس و آل سعود) ایجاد شده بود و اکنون هم از قوت و امکانات قوی در سطح بین المللی برخوردار است . فکر یا تحلیل نموده اند یا خیر ؟ بنظر میرسد که چپ انقلابی این دشمن را بسیار دستکم گرفته بوند و تصور می نمودند . که این جریانات اسلامیستها صرفاً منتهی به چند محراب مسجد میشود که در راس آن یک ملا و یا چلی بیسواد بومی نشسته است . برای وضاحت بیشتر مراجعه شود به منابع معتبر و آثار منتشر شده ، کتاب بازی شیطان نوشته رابرت دریفوس ، کی جی بی در افغانستان نوشته واسیلی متروخین ، کتاب تلک خرس یا حقایق پشت پرده جهاد در افغانستان نوشته بریگادیر محمد یوسف و مارک ادکین .

- طوری که مشاهده می شود استراتژیست های آمریکایی بعد از ختم جنگ جهانی دوم و پیروزی انقلاب اکتبر از رشد و گسترش نهضت های ترقی خواهانه ، قیام های ملی و جنبش های آزادیبخش در سراسر جهان در هراس افتاده بودند . برای مهار نمودن این حرکتها نیاز به نیروی داشتند که بتواند مانعی رشد و سد راه این جریانات شود . انگلیسها در این زمینه تجارب بیشتر داشتند بنابراین طرح استخدام و حمایت از بنیادگران اسلامیستها از جانب انگلیس ها با سرمایه های گزاف از شرکت های نفتی مختلط امریکایی و عربی تحت اداره سازمان "سیا" و سازمان " ام آی سیکیس " گروه از مافیای و تروریستان حرفوی را تحت نام اسلام سیاسی یا بنیادگرایان اسلامی ایجاد نمودند . که بیشتر از هفت دهه میشود این تروریستان چماق بدست در حالت آماده باش در اقصی نقاط جهان به نیابت از بادران آمریکایی -

سیاسی و پیشبرد مبارزات پراکنده از طریق سازمان ها و تشکلات متعدد، تلفات سنگینی را متحمل شد.

تحلیل مشخص از اوضاع جامعه و تشخیص و تفکیک تضاد های اصلی از فرعی که نیروها و سازمان های انقلابی می توانست در پرتو آن استراتژی و تاکتیک اشتراک صفوف و رزمندگان را در جنگ تعیین کنند . با تمرکز و عمده ساختن مبارزه علیه سوسیال امپریالیست ها و رویزیونیست های روسی از یک جانب و فراموش نمودن مبارزه علیه نیروهای تاریک اندیش و اسلامیست های بنیادگرایی اخوان المسلمین از طرف دیگر باعث تلفات و قربانی های بیشمار در زمان جنگ گردید . مسئولیت آن تا حد نسبتاً زیادی به دوش سازمانها و گروه های متذکره بوده و به کم توجه نی و عدم تحلیل علمی از شرایط ملی و بین المللی بوده که در بعضی موارد منجر به خیانت های بزرگ و جنایات المناک نابخشوندنی شده است .

اشتباهات و دست آورد های سازمان جوانان مترقی و جریان شعله جاوید را میتوان طور فشرده در زیر مشخص ساخت :

- یکی از اشتباهات بزرگ جریان شعله جاوید و سازمانهای چپ انقلابی در سال ۱۳۵۷ خورشیدی بعد از کودتای ثور با وجود اینکه میدانستند که در گنداب انشعاب گری و ویروس افترا و بهتان پراگنی مبتلا هستند، بدون تحلیل از وضعیت و توانایی های سیاسی ، نظامی و اقتصادی؛ خود را با عجله و شتاب در میان دو پره سنگ آسیاب قرار دادند.(باند خلق-پرچم با پشتی وانه سوسیال امپریالیسم روس و متحدان بین المللی آن و نیروهای بنیادگرای اسلامی تحت حمایت امپریالیسم آمریکا و متحدان بین المللی و منطقوی آن بشمول چین رویزیونیست .

- سازمان جوانان مترقی و سازمانهای منشعبه از آن در طول مدت زمان مبارزاتی شان گاهی



راه توده های مردم نه شده و هیچ فرد توده ای را آموزش سیاسی نداده و برای هیچ روشنفکر جوان قابل قبول قرار نمی گیرد. از این درماندگی چپی های انقلابی، روشنفکران بورژوا، تفاله های باقیمانده باند های رویونیست و فرصت طلبان به سادگی استفاده کرده، و جوانان و توده های زحمتکش را از مشی توده ای و انقلابی منحرف می سازد.

- جریان چپ انقلابی افغانستان در طول بیشتر از پنج دهه گاهی در متن و محتوای فضای جنگ و اشغال، گاهی در حاشیه و سطح این فضا (اشغال توسط شوروی - متحدان آن و آمریکا - و متحدان آن) قرار داشتند و متقبل تلفات و قربانی زیادی شده است. ولی تاکنون نتوانسته تضاد های عمده و اصلی را از تضاد های غیر عمده و فرعی تفکیک کند. در مدت این پنج دهه نتوانستند یک ماتیفست مدون و منسجم بر پایه عینیت های جامعه افغانستان بادر نظر داشت شرایط ملی و بین المللی برای رهائی از این بن بست را تهیه و تدوین نمایند.

- موقعیت جغرافیایی افغانستان، منابع غنی زیرزمینی و عناصر و مواد کمیاب در جهان از یک جانب، نیروی کار جوان و ارزان از جانب دیگر و عدم حضور فعال نیروهای ملی و ترقی خواه در عرصه سیاسی افغانستان در کل افغانستان را طعام لذیذ برای بلعیدن قدرت های امپریالیستی ساخته است.

- عدم درک طبقات اجتماعی و تفکیک بین شهری و دهاتی که در افغانستان گره خورده است، دستکم گرفته شده و در تاریخ معاصر، همواره مرکز شهر ها محور فعالیت های انقلابی بوده و نسبت عقب ماندگی، وابستگی دهقانان به فئودال ها و فاقد روحیه انقلابی

انگلیسی و عربی شان در سرکوب و قلع و قمع نهضت های مترقی و جنبش های آزادیبخش خوب درخشیده اند و تا حدودی موفقیت های زیادی را نصیب بادران خود نموده اند. سرکوب جمال عبدالناصر در مصر، سرکوب سازمان آزادیبخش فلسطین، سقوط دولت های عراق، ایران، سوریه، افغانستان و... رشد نجومی این دم و دستگاه ها در سطح بین المللی این غده سرطانی که جهان را در پرتگاه تباهی کشانده است. را جنبش چپ انقلابی افغانستان فراموش کرده بود و صرف تمرکز روی سیاست های سوسیال امپریالیستی شوروی داشتند. این را میتوان از جمله یکی از اشتباهات جبران ناپذیر شمرد.

- چپ انقلابی افغانستان تحت نام مبارزه ایدئولوژیک و حل اختلافات ایدئولوژیکی بیشتر از پنج دهه کاهی بیدانه باد نمودند. نه تنها موفق به انجام این امر نیک نشدند؛ بعکس دچار انحرافات جدی و از هم پاشیدگی بیشتر نیز شدند. که تبعات منفی این عمل غیر اصولی باعث دلسردی و گوشه نشینی عده ای از رهروان این جریان و دلسردی قشر جوان و ابهامات بیشتر در فضای سیاسی افغانستان ایجاد نموده است.

این مبارزات بیشتر جنبه سرگرمی و بشکل مهمانی های سیاسی بوده، تعداد از این روشنفکران اماتور هروقتی که از مشغله های شخصی، سیروسیاحت ها و مهمانی ها و محافل سیاسی فارغ میشوند. برای اینکه نزد سایر رفقای خود کم نه یارند. از طریق زوم هاوس ها یا سایت های مجازی کم هزینه و بدون دغدغه های امنیتی از بستر های گرم و راحت کشورهای سرمایه داری غرب برای جامعه و روشنفکر افغان نسخه ارائه میدهند. این نسخه ها از آنجایی که فاقد بیس علمی و بدون تحلیل از شرایط عینی جامعه می باشد؛ هیچ کمکی برای بررسی مسائل مارکسیستی و راهکار های حل چالش ها و مشکلات فرا



روستاها؛ سازمان های مارکسیستی نتوانستند روحیه انقلابی را در روستا ها تقویت کنند. و افراد که اندکی با مارکسیسم آشنایی داشتند از دهات و رده مبارزه خارج شدند و به زندگی شخصی شان در شهر ها پرداختند.

- ناتوانی سازمان های مارکسیستی در تحلیل طبقاتی جامعه و تفکیک تضاد ها بین دهات و شهر ها در درک و سازگاری با پویه های درونی طبقات افغانستان.

- مواضع جنبش چپ و وابستگی سیاسی، ایدئولوژیکی و در نتیجه عملی برخی از سازمان های مارکسیستی به قطب های کمونیسم جهانی (نسخه های انقلاب اکتبر 1917 شوروی و انقلاب 1949 دموکراتیک نوین چین، خوجه ایسم که در دهه ۱۹۷۰ در نتیجه شکاف در جنبش مانوئیستی پس از تشکیل خطی متشکل از حزب کمونیست چین و حزب کار البانی در سال ۱۹۷۸ ظهور کردند. آلبانیایی ها گرایش بین المللی جدیدی به راه انداختند. این گرایش خودش را به صورت دفاع سفت و سخت از میراث ژوزف استالین، و نیز انتقاد تند از تقریباً همه دسته بندی های کمونیستی دیگر، به عنوان رویزیونیست، نشان می داد، آوارام نوآم چامسکی (زاده ۷ دسامبر ۱۹۲۸) زبان شناس، فیلسوف، دانشمند علوم شناختی، مورخ، منتقد اجتماعی و فعال سیاسی آمریکایی است، رابرت بروس باب آواکیان (زاده ۷ مارس ۱۹۴۳ در واشنگتن دی سی) تنورسین و انقلابی کمونیست و مانوئیست آمریکایی ارمنی تبار و رهبر حزب کمونیست انقلابی امریکا است. کمونیسم نوین، باب آواکیان، تروتسکیسم یا

تروتیسم، برداشتی از نظریه مارکسیسم از دیدگاه لئون تروتسکی است، حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست، حزب کمونیست مانوئیست نپال، حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست) مرکز کمونیست انقلابی هند (مانوئیست) عضو نامزد جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و یکی از اعضای موسس کمیته هماهنگی احزاب و سازمان های مانوئیست آسیای جنوبی بود. در ژانویه ۲۰۰۳ این سازمان با «مرکز کمونیست مانوئیست» ادغام شد و تا «مرکز کمونیست مانوئیست هند» تشکیل شود، حزب مانوئیست کمونیست ایتالیا، حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مانوئیست). باعث بروز ابهامات و اختلافات در بین گروه ها و سازمان های چپی افغانستان شده است. هرگونه الگوبرداری از این سازمان مغایر اصول اساسی مارکسیسم محسوب میشود. افغانستان یک جامعه سنتی و منحصر به فرد خود است.

- عدم درک دقیق و علمی سازمان های مارکسیستی از مارکسیسم به مثابه علم. جزم اندیشانه، همراه با الگوبرداری ساده اندیشانه از روایت های دیگران از مارکسیسم بود. و در میان این سازمان ها، تفکر خلاقانه و شناخت عمیق شرایط که از تحلیل طبقات جامعه افغانستان مستفیض و مایه گرفته باشد؛ کمتر به چشم می خورد. این جا بود که اکثریت سازمان های جنبش چپ به ورطه اپورتونیسم و دگماتیسم در غلتیدند و از اصول عام مارکسیسم فاصله گرفتند. هیچ سازمان چپی شرایط انقلاب در کشور را درک



برای بقای و تامین منافع استراتژیک خود در منطقه هفته چهل میلیون دالر نقد بطور آشکار و علنی و مبلغ چهل و پنج تا پنجاه میلیون دیگر بطور غیر علنی به شکل مخفیانه برای طالبان می پردازد . فقر ، گرسنگی ، بیکاری ، در کنار سلب تمام حقوق و آزادیهای مدنی ، شخصی ، دینی ، زنان با مهر و لاک نمودن درب مکاتب و پوهنتون ها بر روی بانوان و تعدیل نصاب تعلیمی مکاتب و پوهنتونها و اعمار و ایجاد هزاران مدرسه دینی . چپ انقلابی هنوز در فکر این است که چطور سرمایه ها خود را در خارج از افغانستان به دوران نگه دارند . و تعداد هم که باقی مانده اند در تکاپوی ترک افغانستان و برآمدن هستند .

- منم‌گرایی، ابر مارکسیست شمردن، توهم‌زدگی، عدم آشنایی با زبان توده ها، عدم انتقاد پذیری از سوی رفقای روستایی، نبود تحمل و مدارا میان مارکسیست‌ها در جامعه استبداد زده، جناح‌بندی‌ها و اختلاف‌ها و رقابت‌های شخصی و گروهی و... عواملی بود که جنبش چپ نتوانست به آنها رسیدگی کند و در نتیجه از تماس با توده ها محروم شد.

- ضعف تنوریک؛ بسیاری از گروه‌های مارکسیستی یا اهمیت چندانی برای تنوری مبارزه قائل نبودند یا به واسطه عمل‌گرایی و محدودیت‌های ناشی از آن، قادر به پرداختن به آن نمی‌شدند و در نتیجه گویی در تاریکی گام برمی‌داشتند.

- با آنکه اساس نظریه سیاسی مارکسیسم بر مبارزه طبقاتی و سازماندهی و بسیج طبقه کارگر و توده‌ها استوار است، جنبش چپ در عرصه ایجاد ارتباط و جلب طبقات زحمتکش

نکرد و بین‌هم افتادند و اتهامات گاهی درست و گاهی هم نادرست را نثار هم‌دیگر کردند.

- زراندوزی سازمان چپ ، تعداد این سازمان ها در زمان که پشاور ، اسلام آباد و کویته مراکز توزیع پول و تجهیزات برای تنظیم های جهادی بود . انجو ها (موسسات غیردولتی و غیر انتفاعی) تحت نام کمک های بشردوستانه یکی از پل های ارتباطی بین دونه‌ها و این سازمان ها بود . تعداد از صاحبان این انجو ها که در عین زمان رهبر یا لیدر یک سازمان هم بود . در این برهه زمانی از این مدرک صاحب سرمایه های هنگفتی در داخل و خارج از افغانستان شدند . اما در بیست سال پسین دوران اشغال افغانستان توسط آمریکا و متحدان ان شرایط متفاوت تر نسبت به ، زمان اشغال افغانستان توسط شوروی بود . سازمان های چپ انقلابی با وجود شرایط مساعد و نسبتاً آرام و امن تر برای رشد و توسعه کار دربین توده های زحمتکش و سازماندهی آنها و ایجاد تشکیلات منضبط انقلابی ؛ سازمان های چپ انقلابی کمتر توجه نموده و بیشترین وقت و توجه شان را در پی زراندوزی و اعمار برج و بارو برای کسب نام و شهرت خود صرف نمودند . حتی نتوانستند که از دید یک مارکسیست انقلابی بی اثر بودن سرازیر شدن بیلون ها دلار آمریکا و متحدان آن را در از بین بردن فقر و گرسنگی بیشتر از نصف جامعه که تحت خط فقر قرار داشت ، برای جامعه و توده های زحمتکش برملا سازند . امریکایی ها بعد بیست سال با صرف بیلون ها دلار طی یک معاهده ننگین در قطر افغانستان فقیر را برای نیروی نیابتی خود (طالبان) تسلیم نمود و



واحد مانعی و سد بزرگی در رسیدن به اهداف شوم فاشیست های مذهبی و نوکران اجنبی بوده ؛ و این دشمنان مردم با شعار حيله گرانه معروف شان، «تفرقه انداز و حکومت کن» با آرایش آشنای کفر و الحاد آراسته و در برابر جنبش قد علم کرده و میکنند .

بنابراین شرط پیروزی ما در این کارزار نهفته در انسجام و اتحاد نیروهای و سازمان های چپ انقلابی ، طبقات تحت ستم، مردان، زنان مبارز و آزادیخواهی است، که شعار آزادی انسان و پایان استثمار فرد از فرد در سرخط آن قرار دارد. این رمز پیروزی ما است، این رمز پیروزی مردم و تحقق آرمانهای تاریخی آنهاست.

- فراخوان ایجاد یک چتر واحد برای اشتراک در پروسه عملی تحلیل طبقاتی جامعه ما، بر مبنای عینیت ها و واقعیت های جامعه . ما قبل از هر چیز دیگر نیاز داریم به تحلیل طبقاتی جامعه دردمند خود .

بنأ از تمام نیروی های چپ انقلابی که خواهان مبارزه عملی و آگاهانه در پرتو اصول اساسی مارکسیسم را دارند . تقاضا بعمل میاید که برای ترسیم و تعیین اصولی اساسی خطوط حرکت انقلابی اولتر از همه تضاد های جامعه دسته بندی و اصلی از فرعی جدا ساخته شود . بعد توانایی های بشری و تنوریک ، امکانات اقتصادی ، امکانات نظامی ، پایگاه های انقلابی ، اردوگاه های آموزشی و سایر تسهیلات و نیازمندی ها مشخص ساخته شود .

تعداد کثیر قشر جوان جامعه ما در طول بیست سال حاکمیت و فرمانروایی دلار آمریکا شدیداً صدمه دیده است . امپریالیسم غرب در طول بیست سال با پخش و توزیع دلار در بین جوانان آنها را به دلار معتاد ساختند . مغزشوی با دلار ، این قشر پویا و نیرومند جامعه ما را به افراد ضعیف النفس ، بی اراده و منفعت جوی و پر طماع و راحت طلب فاقد سنجایای انقلابی بار آورده است . برای زدودن این مرض کار شاق و مستدام نیاز است . بدون اشتراک فعال جوانان در انجام هر عمل انقلابی محکوم به شکست است .

و توده ها ناکام ماندند. یا بهتر است بگویم نتوانستند بین دهات و شهر ها ارتباط تأمین کنند .

راه حلها :

- بنابراین، جنبش چپ افغانستان برای احیای دوباره اش، باید انتقاد صریح از گذشته اش، مبارزه جدی برای رهایی زحمت کشان، گذشته از اختلافات تنوریکی با یک تنوری واحد، مبارزه ی پیگیر نظری و عملی بر علیه بهره کشی انسان از انسان، مبارزه ی پیگیر نظری و عملی با هر نوع استبداد، مبارزه ی پیگیر نظری و عملی با هر نوع تبعیض (جنسیتی، زبانی، قومی، دینی، عقیدتی و...)، ایجاد یک جبهه متحد ملی که مشمول همه سازمان های مارکسیستی فعال با درک شرایط و اوضاع بحران کنونی و ایجاد یک جنبش کارگری که به یک آلترناتیو منجر شود؛ می تواند یک راهکار و برون رفت برای جنبش چپ انقلابی افغانستان باشد.

بدیهی است که نیروهای ارتجاعی و دشمنان مردم باید موضع گیری های خصمانه ای در قبال این راهکارهای انقلابی داشته باشند. این نیروها که شامل رژیم آخوندی ایران، داره های مزدور ساخت ژاندارم منطقه (پاکستان) و پادو های رژیم فاسد قدیم، ستون پنجمی های رژیم وابسته به امپریالیسم ، طالبان این نیروی نیابتی شبه نظامی امپریالیسم آمریکا، داعش و تمامی سازمانهای بنیادگرا و دسته های فاشیستی که اختلافات زبانی ، قومی و سمتی را دامن میزنند ، میباشند، به شدت نگران ظهور یک رستاخیز ملی هستند. این ها که دشمنان واقعی دموکراسی، آزادی و ترقی اجتماعی مردم افغانستان به حساب می روند، منطقاً باید دشمنان مردم ما باشند.

بنابراین جبهه مردم افغانستان و اتحاد همه نیروهای ضد اسلام سیاسی و ضد امپریالیسم جهانی در یک چتر



3



به مناسبت شصت و سومین سال خاموشی

(عبدالرحمن محمودی)

من فداکارم و جان باختن آیین من است

خدمت توده ای بی تاب و توان دین من است

«دکتر عبدالرحمن محمودی»

قسمت سوم

محمودی و مظاهره با شکوه دهاقین

بخاطر دارم که دو سه روز پیش از فرارسیدن روز جمعه که پیش رو بود دکتر محمودی بیک دو نفر اعضای فامیل که من نیز شامل شان بودم گفت، در این جمعه ما چند نفر اعضای فامیل (البته تنها مردها) می خواهیم دور هم جمع شده و در باغ هندو در مدخل سرک شیوه کی میله کنیم. باید با خبر باشید و فرش و ظرف مختصری را تهیه و با خود بردارید. راستش را بپرسی من خود به تعجب اندر شدم که دکتر محمودی، رزمنده پرشور انقلابی، که زندگیش وقف مبارزه مردمی و تحقق امر انقلاب پرولتاریایی کرده چطور

هوس میله و دیگچه پزانی به سرش زده است! ببینیم در عقب این میله (پیکنیک) چه نقشه ای پنهان و کدام طریق مبارزه پیشتاز آبیاری میشد. روز جمعه فرا رسید و طبق فیصله داکتر محمودی به باغ هندو رفتیم، که خیلی ها خلوت بود و بجز از ما چند نفر کسی دیگر وجود نداشت. دست و پاچه را برزده به طبخ طعام برای چاشت مصروف شدیم. وقتی نان را صرف کردیم و چای را هم نوشیدیم با قطعه مصروف چاروالی شدیم. داکتر صاحب خود بیک تنه درخت تکیه داده و در خیالش نقشه ای را که ترتیب داده بود بررسی و سبک سنگین میکرد. زود به ساعت مچ دستش نگاه میکرد. باری ما را مخاطب ساخته گفت از دور آواز و فریاد جمعیتی به گوش می رسد. ما در جواب گفتیم شاید آواز پرندگان و تکان شاخهای درخت ها باشد. لذا او که خود میدانست چه واقعه ای در حال وقوع است اصرار کرد و گفت که آواز و فریاد جمعیتی را می شنود. درین بار ما هم داد و فریادی را شنیدیم که بلند و بلندتر می شود. اینست که داکتر صاحب از جایش بلند شد و بسوی دروازه باغ رفت و ما هم او را دنبال کردیم وقتی از باغ بیرون آمدیم درسرک شیوه



کی صف عریض و طویل مظاهره چیان را دیدیم که با آلات و وسایل تولید زراعتی پاک و درخشنده در روشنی روز برق آنها چشم ها را خیره می ساخت. معلوم شد که این مظاهره چیان دهاقین حوالی همین منطقه بوده و از اینکه حق آبه شان از طرف اعضای خانواده شاهی به زور و جبر ربوده شده و به عرایض متعدد به مراجع مختلف دولت کسی به حال شان غور نکرده، مجبور شده اند دست بمظاهره زنند و قصد دارند پای پیاده تا شهر کابل راهپیمائی کنند و مردم کابل، به خصوص اولیای امور را یکبار دیگر منتهی با طریق و ذریعه دیگر بهوش آورند که بحق آنها رسیدگی شود.

"این هنوز زاده آثار جهان افروز است

باش تا خیمه زند دولت نیسان بهار"

در این مظاهره نه تنها خواسته های اقتصادی زحمتکشان طرح گردید، بلکه شعارهای سیاسی و فریادهایی از بی عدالتی اجتماعی و هم چنان فرهنگی نیز مطرح بود. چنان که از عقب ماندگی اولادها دهاقین به علم و هنر شکایاتی بلند کرد.

همینکه این دهاقین بنزدیک درب دخول باغ هندو رسیدند و چشمشان به دوکتور محمودی افتاد یکسره فریاد برآوردند، زنده باد محمودی وکیل حقیقی مردم کشور که از ما و در بین ماست. هویدا شد که محمودی با تلاش شبانه روزیش در همین مدت کمی که به تالار شورای دربار سلطنتی داخل شده، توانسته با موکلین خود طوری برخورد کند که نه تنها اعتمادشان را جلب و استوار نگه دارد، بلکه بمثابة یک مبارز انقلابی توده یی، مرام او این بوده که ثابت سازد از دل توده ها برخاسته از مردم، با مردم و خادم حقیقی مردم است.

هنوز تماس با همی وکیل و موکلین از گرمی و حرارت با همی خالصانه خادم و مخدوم برخوردار نشده بود که در آن سوی پل عارضی بین سرک بینی حصار (ولایتی) و شیوه کی تانک ها و قشون منظم عسکری دولت جابر سرک بین

کابل و شیوه کی را مسدود ساخت و در پیش روی صف از موتر جیب عسکری والی کابل، اسمعیل مایار با محافظین اش پیاده شده در روی پل قرار گرفتند.

وقتی چشم والی به دوکتور محمودی افتاد با یک تعجب پرابهام گفت، وکیل صاحب شما هم در اینجا حضور دارید؟ داکتر صاحب به او گفت من و چند نفر از اعضای فامیل قصد کردیم امروز را که روز رخصتی است در همین باغ خلوت به دیگچه پزانی مصروف شویم و ساعت چند تفریح کنیم. مشغول قطعه بازی (فلش گوت و چاروالی بودیم) که این صداها و فریادهای تکانه دهنده ما را بخود جلب کرد. وقتی از دروازه باغ پا برون نهادیم با احساس گرم موکلین روبرو شدم که حال می بینم شما با این قوای مجهز در مقابل رعایائی که به جزء وسایل و آلات زراعتی بدوش و قلب های مجروح در سینه دارند صف زور آزمائی را فراهم ساخته اید. والی کابل که به اصطلاح گرگ باران دیده بود، متوجه شد که اصل قضیه از چه قرار است و گفت، اجازه بدهید که من چند دقیقه ای چگونگی وضع را به اولیاء امور راپور دهم بعدها به خدمت میرسم تا با مذاکره و مفاهمه به قراری برسیم.

والی رفت و پس از ده - پانزده دقیقه برگشت و به محمودی گفت، همانطور که شما به حق وکیل برگزیده مردم کشور خود هستید و از این دهاقین دفاع کرده در صف شان ایستاده اید، من به نمایندگی از دولت شما را وکیل خود میدانم و طالبم که برای حل این مسئله طریق سالمی سراغ کنید که کار به جاهای باریکی نرسد.

دوکتور محمودی که منتظر فرصت بود، روی خود را به جانب دهاقین کرده و سخنرانی جذاب و پرشوری را ایراد کرد سخنان نغز او حاوی این مطلب بود، که مردم و تنها مردم هر کشور است که در اعمار و آبادی ملکشان از دل و جان عرق می ریزند و با آبله کف دست و پای شان کاروان تمدن را به حرکت می آورند. در افغانستان که قاطبه مردم را دهاقین تشکیل میدهند، بدون شک وسایل، خوراک، پوشاک،



بيک قرار نظر من اينست که خود اين دهاقين و مشاورين وطنی شان علی الحضور تصميم بگيرند که به کدام طريق، چه وسايل و ذرايعی هدف خود را بدست می آورند. وقتی والی کابل از مظاهره چيان با یک نرمش محيلايه پرسيد، نظر آنها چيست؟ پس از مکث مختصر و مذاکره نهايت سريع بيک صدا گفتند که چون داکتر محمودی ثابت ساخته وکیل حقيقي ما در مقابل ستمگران و غاصبين است، ما به او اعتماد داريم و فيصله او را احترام می کنيم.

داکتر صاحب با البدهاه گفتند: -

"آسمان بار ملامت نتوانست کشيد

قرعه فال به نام من ديوانه زدند"

اين مرد مبارز شمع انقلابی که بلاشک وقف مبارزه مردمی شده بود و حال عملا در سنگر مردم قرار داشت، والی کابل را با کلمات جدی که از تمنيات مردم الهام می گرفت، مخاطب ساخته گفت: - شما در حال تعهد بسپاريد که در حصول حق مسلم اين دهاقين با سند کتبی در زودترين فرصت غاصبين را واداريد، بيش از اين حق تلفی نکنند، و حق آبه يعنی حق زندگی اين مردم را سلب نکرده بلکه واپس به خودشان سپارند.

در ثانی کسی را از بين اين مظاهره چيان بنام محرک، مشوق بنا حق به بازخواست نکشيد. تعقيب و تعزير و شکنجه نکنيد.

ثالثا ملتفت باشيد که هر جا فشار باشد آنجا مقاومت سربلند می کند. يعنی سائق و محرک اين کتله دهاقين وضع خراب زندگی اقتصادی - اجتماعی خودشان است که علت هم زورگویی مامورين عالی رتبه و بلند مرتبت دولتی است. و از اين رهگذر شما نماينده دولت بايد از اين مردم ستمديده و عذاب کشيده عذر بخواهيد.

ظاهرا والی کابل با همان روباه صفتی مشهورش چاره ديگر نداشت، الی اينکه پای اين گفته سرتايد بجنبايد و در زبان وعده دهد که بخواستههای دهاقين توجه جدی اولياء امور را جلب میکند.

ادامه دارد...

و قسما مساکن رهايشی را همين دهاقين فراهم می سازند. طور مشهور چين و کفن ما را دهقانان تهيه میدارند.

دهقان زمین را و میدارد حاصل مطلوب بار آورد. زمین هم به آب یک رکن عمده وسايل توليد نعم مادی نیاز دارد. اگر آب را از ساحت کشت و کار دور کنید، نه تنها زمین از خشکسالی می ميرد بلکه زندگی دهقان که با زمین رابطه تنگاتنگ دارد نیز به تهلهکه افتيده و حداقل به فقر نزديک ميشود.

اينست که من بحيث وکيلی که از جانب مردم افغانستان در پرگنه اول همين دهاقين محنت کش ونعم آفرين منتخب شده و به شورا (ولسی جرگه) فرستاده شده ام با وجدان خود عهده کرده ام به اعتماد مردم خيانت نکنم و در هر حال از حقوق حقه مردم در مقابل غاصبين، ستمگران و دزدان اجتماعی به دفاع برخيزم. حالی میسازم که در ظرف یک - یک و نیم سال با همين دهاقين مظلوم و مورد ستم دربهای مختلفی را تق تق کردیم واز هر کدام مراجع ذیصلاح و نیمه ذیصلاح و یا کاسه لیسان دربار سراغ چاره و علاج جدی درد دهاقين را جویا شدیم. لذا هیچکس در هيچ موردی جرات نکرد، به زندگی اين دهاقين که با زمین و آب رابطه صميمی دارد توجه لازم انسانی کنند. اينست که می بينيد از جور و ستم بی حد و روز افزون آنها به ستوه آمده، طريق ديگر مبارزه را پذيرا شده اند. از شما به حيث والی کابل و طبق اظهار خود شما نماينده دولت در محضر فعلی میخواهم که به اولياء امور دارای صلاحيت حالی سازيد اين کتله بزرگ انسانهای اين منطقه را بيش از اين از حق مسلم زندگی شان محروم نسازند و حق آبه شان به ايشان بدهند.

باز هم موکدا اظهار میکنم که من بحيث وکیل و خادم منافع توده مردم افغانستان خود را مکلف می دانم از موکلين ام، بخصوص که حق بجانب اند تا پای جان به دفاع برخيزم. نظر من اين است که بر حسب احکام قانونی که به دفاع از حق مردم بر می خيزد، نه تنها حق غصب شده اين دهاقين به آنها دوباره مسترد گردد، بلکه حق تلف شده شان در سالهای طويل جبران مادی گردد. درباره مفاهمه و رسيدن



آگاهانه تکرار می کنند. «دموکراسی، آزادی و برابری است و معنای اش تصمیم اکثریت است؛ چه چیزی والاتر از آزادی، برابری و تصمیم اکثریت!! اگر شما بلشویک ها از این مسئله پا پس کشیده اید و حتی این جسارت را داشته اید که آشکارا اعلام کنید که بالاتر از آزادی و برابری و تصمیم اکثریت هستید، پس تعجب

فریب توده ها با شعار برابری و آزادی

سخنرانی ۱۹ می، در رابطه با فریب مردم با شعارهای

آزادی و برابری

نکنید و مبدا شکایت کنید اگر شما را غاصب و متجاوز بنامیم!»

به ادامه گذشته

ما اصلا از این موضوع متعجب نمی شویم، زیرا بیش از هر چیز خواهان شفافیت هستیم و تنها روی قشر پیشرو زحمتکشان حساب می کنیم که حقیقتا از موقعیت خود آگاه هستند. بله، ما در برنامه خودمان، در برنامه حزب، گفته ایم و می گوئیم که فریبکار نیستیم و شعارهای زیبای آزادی، برابری و خواست اکثریت را اعلام نمی داریم و حامیان دموکراسی ناب، حامیان دموکراسی پیگیر، که مستقیم یا غیرمستقیم اینها را به دیکتاتوری پرولتاریا ترجیح می دهند - ما آن ها را متحدان کلچاک میدانیم.

شفافیت لازم است. آیا واقعا دموکرات های ناب در آموزش دموکراسی ناب، برای دفاع از آن در برابر غاصبان بر حق هستند، یا آنکه مقصرند زیرا در جانب طبقات مالک و کلچاک ظاهر شده اند؟ حال بیابید مسئله آزادی را ابهام زدایی کنیم.

نیازی به تأکید نیست که آزادی شعار بسیار مهمی در هر انقلابی، چه سوسیالیستی و چه دموکراتیک است؛ اما برنامه ما اعلام میکند : آزادی اگر در تقابل با

3

اکنون به سوال بعدی می پردازم :

مسئله نگرش به دموکراسی به صورت کلی.

من قبلا ناگزیر بودم اشاره کنم که سودآورترین توجیهات آن مواضع سیاسی ای که دموکراتها و سوسیالیست ها علیه ما به کار میبرند، اشاره به دموکراسی است. همانطور که میدانید، البته کانوتسکی، رهبر ایدئولوژیک انترناسیونال دوم و امروزه یکی از اعضای انترناسیونال برن، در ادبیات اروپا برجسته ترین نماینده این دیدگاه است. او چنین استدلال میکند: « بلشویک ها روشی را انتخاب کرده اند که دموکراسی را نقض میکند، بلشویک ها روش دیکتاتوری را انتخاب کرده اند و بنابراین هدفشان ناعادلانه است».

چنین نتیجه گیری ای هزاران و میلیون ها بار در همه جا و دانا در کل مطبوعات و روزنامه هایی که من ذکر کرده ام تکرار شده است. تمام قشر روشنفکر و گاهی تنگ نظران نابخرد مدام آن را طوطی وار و گاه نیمه



خوبی می دانیم که این یک پیشرفت تاریخی جهانی بود. و اما امروز اعلام می کنیم که علیه سرمایه داری در کلیت اش، علیه سرمایه داری جمهوری خواه، علیه سرمایه داری دموکراتیک، علیه سرمایه داری آزاد مبارزه میکنیم و البته میدانیم که آنان پرچم آزادی را علیه ما برافراشته خواهند کرد و ما به آن پاسخ می دهیم. ما ارائه این پاسخ را در برنامه خود ضروری دانسته ایم که هر نوع آزادی اگر با منافع رهایی پرولتاریا از ستم سرمایه در تضاد باشد شیادی است؛ اما شاید این غیر ممکن است! شاید ناممکن باشد که آزادی در تضاد با رهایی کارگر از یوغ سرمایه باشد! به تمام کشورهای اروپای غربی، در هر کدام که زندگی کرده اید، یا در مورد آن خواننده اید نگاه کنید.

در تمام کتب، نظام آنها به عنوان آزادترین حکومت ها توصیف شده است، و اکنون این کشورهای متمدن اروپای غربی - فرانسه، انگلیس، آمریکا - آنها پرچم «آزادی» را برافراشته اند و علیه بلشویک ها تاخت و تاز میکنند. فقط چند روز پیش - ما اکنون به ندرت روزنامه های فرانسوی دریافت میکنیم زیرا به وسیله حلقهای از دشمنان احاطه شده ایم. اطلاعاتی از طریق تلگراف به ما می رسد، زیرا هنوز نمیتوانند مانع از آن شوند، و ما قادر به رهگیری تلگراف های خارجی هستیم. چند روز پیش توانستم در بولتن های تلگراف ارسال شده توسط چپا و لگران فرانسوی مطالبی بخوانم. «حکومت فرانسه در مخالفت با بلشویک ها و حمایت از دشمنانشان، «آرمان عالی آزادی» را برافراشته تر از پیش نگاه می دارد». ما در هر مرحله به چنین مطالبی برخورد می کنیم، این نکته اساسی در لحن پلمیک آن هاعلیه ما است.

رهایی کارگر از ستم سرمایه باشد، شیادی است و هر کسی از شما که مارکس را خوانده باشد، فکر میکنم که حتی هر کسی از شما که حتی تفسیری عامیانه از مارکس را خوانده باشد، میداند که مارکس بخش عمده ای از زندگی، آثار ادبی و بخش بزرگی از تحقیقات علمی اش را دقیقاً وقف به سخره گرفتن آزادی، برابری، اراده اکثریت و استهزاء بنتمام مسلک هایی که آن را توصیف کرده اند کرده است و به اثبات این نکته پرداخته که در پس این عبارات، منافع صاحب کالا، آزادی سرمایه که او از آن برای سرکوب توده های زحمتکش استفاده میکند نهفته است. ما به هرکسی که در که در لحظه سرنگونی قدرت سرمایه در سراسر جهان یا حتی در یک کشور، در چنین برهه تاریخی که مبارزه طبقات زحمتکش تحت ستم برای سرنگونی سرمایه، برای نابودی کامل تولید کالایی به مسئله روز بدل شده است، می گوئیم هرکسی که در چنین برهه ای از مفهوم سیاسی «آزادی به صورت عام» استفاده کند، به نام این آزادی علیه دیکتاتوری پرولتاریا عمل میکند، به استثمارگران یاری می رساند و متحد آن هاست نه چیز دیگر؛ زیرا آزادی، همان طور که در برنامه حزب اعلام شده است، اگر تابع منافع رهایی طبقه کارگراز یوغ سرمایه نباشد، فریبی بیش نیست.

شاید به زعم فرمول بندی خارجی برنامه این امر زائد باشد؛ اما از نظر کل تبلیغات و آموزش ما، از نظر شالوده مبارزه پرولتاریا و قدرت پرولتاریا، بسیار اساسی است. ما به خوبی می دانیم که باید با سرمایه جهانی مبارزه کنیم، به خوبی میدانیم که سرمایه جهانی روزگاری وظیفه اعمال آزادی را داشت، یعنی براندازی بردگی فئودالی که بورژوازی را به وجود آورد. ما به



بلشویک، جنایتکار، دزد، راهزن و غاصب خواهید بود.

ما اما می گوییم: «**اوضاع را دگرگون میکنیم. این ساختمان «تالار اعیان» را ابتدا به ساختمان تشکل های کارگری بدل کرده و سپس از آزادی اجتماعات صحبت خواهیم کرد.**» شما ما را به نقض آزادی متهم میکنید. ما تصدیق می کنیم که هر نوع آزادی که تابع منافع رهایی کار از ستم سرمایه نباشد، حقه بازی است. آزادی اجتماعات که در قانون اساسی همه جمهوریهایی بورژوازی ذکر شده است شیدای است، زیرا برای گردهمایی در کشوری متمدن که نتوانسته اوضاع نامساعد را دگرگون سازد، محوطه جلسات محصور بوده و بهترین ساختمان ها همگی ملک خصوصی هستند.

اول از همه اجازه دهید بهترین ساختمان ها را تصاحب کنیم و سپس در مورد آزادی صحبت کنیم. ما میگوییم آزادی اجتماع برای سرمایه داران بزرگترین جنایت در حق زحمتکشان است. این، آزادی تجمع برای ضد انقلابیون است. ما به جناب روشنفکر بورژوا، به آقایانی که طرفدار دموکراسی هستند، می گوییم دروغ می گوید وقتی اتهام نابودی آزادی را به ما نسبت می دهید ! وقتی انقلابیون بزرگ بورژوازی شما در انگلستان سال 1649، در فرانسه سال های 1792-1793 انقلاب کردند، آزادی اجتماعات برای سلطنت طلبان را ممنوع کردند.

انقلاب فرانسه را به این دلیل انقلاب کبیر می نامند که از سستی، تردید و عبارات پردازی های پوچ بسیاری از انقلاب های 1848 متمایز می شد، انقلابی جدی بود

اما آنان آزادی را چه می نامند؟ این فرانسویهای متمدن، انگلیسیها، آمریکاییها حق اجتماع را جز مهمی از آزادی حساب میکنند. در قانون اساسی باید نوشته شود: «**آزادی اجتماع برای همه شهروندان.**» آن ها می گویند: «**این، مظهر اصلی آزادی است و شما بلشویک ها آزادی اجتماع را پایمال کرده اید.**» بله، پاسخ می دهیم آزادی شما آقایان انگلیسی، فرانسوی، آمریکایی، اگر با رهایی پرولتاریا از ستم سرمایه در تضاد باشد، شیدای است. شما یک نکته جزئی را فراموش کرده اید، آقایان متمدن! شما فراموش تان شده آزادی ای که در قانون اساسی تعریف کرده اید مالکیت خصوصی را نیز قانونی اعلام کرده است. اصل مطلب همین است. همراه با آزادی مالکیت، شما آزادی اجتماع را در قانون اساسی خویش به رسمیت می شناسید. این البته در مقایسه با نظم فئودالی، با قانون رعیتی قرون وسطایی، پیشرفتی عظیم است. همه سوسیالیست ها استفاده از آزادی اجتماع بورژوازی به منظور آموزش پرولتاریا در جهت انهدام یوغ سرمایه را درک کرده اند. اما آزادی شما تنها نامی روی کاغذ است و عملی نشده. این بدان معناست که اگر در شهرهای بزرگی مانند شهری که ما در آن هستیم، سالن های بزرگی وجود داشته باشد، آنها متعلق به سرمایه داران و مالکان هستند و مثلاً به آنها «تالار اعیان» می گویند. **شما شهروندان جمهوری دموکراتیک روسیه می توانید آزادانه ملاقات کنید، اما آقایان لطفا! این یک ملک خصوصی است، شما باید به مالکیت خصوصی احترام بگذارید، در غیر این صورت شما**



مبارزه طبقاتی را تشخیص میدهد میگوید: بشریت نمیتواند به سوسیالیسم برسد جز از طریق دیکتاتوری پرولتاریا. دیکتاتوری - واژه ای خشن، جدی، خونین و مخوف است و اینگونه واژه ها را بیهوده و لافیدانه به کار نمیبرند. اگر سوسیالیستها با چنین شعارهایی پیش قدم شده اند، به این دلیل است که میدانند طبقه استثمارگران جز در نتیجه مبارزه ای حاد و بیرحمانه تسلیم نمی شوند و با انواع و اقسام واژه های دلنشین سعی خواهند کرد خصلت حکومت خود را لاپوشانی کنند. آزادی اجتماعات - چه چیزی میتواند والاتر و دلنشین از این کلمه به نظر برسد؟ آیا میتوان رشد آگاهی طبقاتی زحمتکشان را در بدون آزادی اجتماعات تصور کرد؟ آیا بنیاد بشریت بدون آزادی اجتماعات قابل تصور است؟ ما اما می گوئیم آزادی اجتماعات در قانون اساسی انگلستان و ایالات متحده آمریکای شمالی شیادی است، زیرا دستان توده های زحمتکش را در طول دوره گذار به سوسیالیسم می بندد - این یک شیادی است، زیرا به خوبی می دانیم که بورژوازی برای سرنگونی این قدرت، که در عنفوان خود «غیرعادی» و «هیولا وار» است، دست به هر کاری خواهد زد. هرکسی که هر آینه در مفهوم مبارزه طبقاتی تعمق کرده باشد و به صورت مشخص و کنکرت به رابطه کارگران با شورش علیه بورژوازی که در یک کشور سرنگون شده اما هنوز در سطح بین المللی قلع و قمع نشده فکر کرده باشد، میدانند که راه دیگری وجود ندارد. در مجموع و دقیقاً به این علت که «بورژوازی» به طور کامل سرنگون نشده است و با نفرت عظیم تری خود را به درون مبارزه می افکند.

که با سرنگونی سلطنت طلبان، آنها را به کلی سرکوب کرد. مانند ما که میدانیم با آقایان سرمایه دار چگونه رفتار کنیم، زیرا می دانیم که برای رهایی زحمتکشان از یوغ سرمایه، باید آزادی اجتماعات را از سرمایه داران سلب کرد. این به رهایی نیروی کار از ستم سرمایه کمک میکند، این به آزادی واقعی کمک میکند که در آن هیچ ساختمانی وجود نخواهد داشت که متعلق به یک فرد واحد باشد - به مالکان، سرمایه داران یا شرکت هایی با مسئولیت محدود. وقتی این اتفاق بیفتد، مردم فراموش خواهند کرد که زمانی ممکن بود ساختمان های عمومی متعلق به کسی باشند و آن وقت ما مدافع «آزادی» کامل خواهیم بود. وقتی فقط کارکنان در دنیا باقی می مانند و مردم فراموش کنند که چگونه میشد عضوی از جامعه بود و کار نکرد - البته این به این زودیها محقق نمی شد، آقایان بورژوا و بورژوا -روشنفکران برای این تأخیر مقصودند. پس ما از آن زمان است که از آزادی اجتماع برای همه دفاع خواهیم کرد؛ اما امروز آزادی اجتماع یعنی آزادی اجتماع برای سرمایه داران، برای ضدانقلابیون. ما با آنها می جنگیم، آنها را پس زده و اعلام میکنیم که این آزادی را سلب خواهیم کرد.

ما به رزم می رویم - معنای دیکتاتوری پرولتاریا دقیقاً همین است. دوره سوسیالیسم ساده لوحانه، آرمان شهری، تخیلی، مکانیکی و روشنفرانه گذشته است؛ زمانی که تصور میکردند فقط کافی است اکثریت مردم را با ارائه تصویر زیبایی از جامعه سوسیالیستی آینده متقاعد کرد و اکثریت این دیدگاه را اتخاذ خواهند کرد. گذشت آن دورانی که با این افسانه های کودکانه میشد خود و دیگران را فریب داد. مارکسیسم که ناگزیر بودن



برای نداران بوده است. وقتی زحمتکشان توسط بردگی و کار برای سرمایه زیر چکمه گذاشته میشوند، آزادی اجتماعات چه معنی دارد؟ این یک شیادی است و برای به دست آوردن آزادی زحمتکشان اول از همه لازم است که بر مقاومت استعمارگران غلبه کنیم و اگر با مقاومت تمامی آن طبقه رو به رو باشیم، واضح است که نمی توانیم به آن طبقه قول آزادی یا برابری و یا تصمیم اکثریت بدهیم.

ادامه دارد ...

و. ا. لنین؛ ۲۳ ژوئن، ۱۹۱۹

5

حماسه جاوید

گر خلق زجای خود بجنید عصیانگر و خشناک و بیبک
توفنده شود چو سيل بيرحم از هيبت آن بلرزد افلاك
آغاز کند نبرد خونين پُر جوش و خروش و رزم انگيز
قلبِ سيئه ستم شگافد با خنجر آبدار خونريز
با ضربِ خدنگ زهر آلود چشمان ستمگران بدوزد
بيداد گران دمنش را در آتش خشم خود بسوزد
در عرصه کارزار هستی دشمن همه غرق خون نماید
آهنگ ظفر به ساز آرد بنياد ستم نگون نماید
حماسه ديگر آفريند حماسه پر شکوه و جاويد
حماسه سرخ و تابناکی پُر نورتر از هزار خورشيد

کابل میزان 1352 خورشیدی «سرمد»

دقیقا پس از سرنگونی بورژوازی است که مبارزه طبقاتی حادثترین اشکال را به خود میگیرد و آن دسته از دموکراتها و سوسیالیست های بی خاصیت و بیکاره که خودشان را فریب میدهند و سپس دیگران را اغفال میکنند مدعی هستند از آنجایی که بورژوازی سرنگون شده است، پس کار ما به اتمام رسیده است. این تازه شروع کار است، زیرا بورژوازی هنوز به مسئله سرنگونی اش باور ندارد؛ در آستانه انقلاب نوامبر به صورت مطبوع و با لحنی دوستانه شوخی میکرد. میلیکوف و چرنوف و پیروان روزنامه نوایا ژنی، ریشخند کردند چون مسائل را جدی نگرفتند؛ اما حالا دیدند که اوضاع کاملا جدی شده است. آقایان بورژوازی انگلیسی، فرانسوی و سونیسی که «جمهوری دموکراتیک» شان را چون زرهی می دانستند که از آنها دفاع میکند، هم دیده و تشخیص داده اند که همه چیز به شکل جدی در آمده و اکنون همگی در حال مسلح شدن هستند. اگر میتوانستید ببینید در سونیس آزاد چه اتفاقی می افتد، چه گونه به معنای واقعی کلمه همه بورژواها مسلح میشوند، چگونه یک گارد سفید ایجاد میشد، زیرا آنها میدانند که همه چیز به درجه ای رسیده که مسئله این است آیا آنها امتیازات خود را که به آنان اجازه نگاه داشتن میلیون ها نفر در بردگی مزدی را می دهد، حفظ خواهند کرد یا نه. امروز این مبارزه بین المللی شده است، بنابراین امروز هر کسی که با عبارات «دموکراسی» و «آزادی» به ما حمله کند، در کنار طبقات مالک می ایستد و مردم را فریب میدهد، زیرا درک نمی کند که آزادی و دموکراسی تا کنون برای صاحبان دارایی و خرده نان هایی از سفره



6

انجنیر خیرالله اندخونی

گرامی باد یاد و خاطره انجنیر خیرالله اندخونی زنده یاد خیرالله یک مبارز انقلابی و مظهر میهن پرستی مردم ستمدیده افغانستان بود سال ۱۳۵۹ هجری خورشیدی در هنگام انتقال پیام سازمانی در مسیر راه ولسوال دولت آباد - اندخوی ولایت فاریاب ناپدید شد، کوردلان حریص و دشمن خیره سر و خودفروخته صدای آزادیخواهی این جوان پر جوش و خروش را خاموش ساختند. خیرالله فرزند عبدالحکیم سال ۱۳۳۹ هجری شمسی در قریه آق گذر قرمقول ولسوالی اندخوی ولایت فاریاب دیده به جهان گشود.

بدبختانه وی در اوان کودکی از محبت پدر محروم گردید، طعم تمامی ناداری و خواری، فقر و یتیمی را چشید و در بطن رنج و عذاب بزرگ شد. او آموزش ابتدائی خود را در زادگاهش آغاز نمود و بعد از تکمیل دوره متوسطه، سال ۱۳۵۵ شامل مکتب تخنیکم نفت و گاز مزارشریف شد. خیرالله شاگرد خیلی پر استعداد و خود جوش بود برای فراگیری درس و تعلیم علاقه فراوانی داشت، قلم و کتاب بهترین یار و یاورش بود.

غرور و استغنائی انقلابی، اخلاق نیک، احترام به بزرگان و استادان و صمیمیت و مهربانی با هم صنفان و هم قطارانش از جمله ویژگی هایش به شمار می رفت. ابتدای دوره تحصیل مسلکی او مصادف با کودتای ۲۶ سرطان دوره حاکمیت استبدادی داوود خان بود، گرچه درین مقطع تاریخ مبارزه علنی جریان های سیاسی، حرکات و اعتصابات روشنفکری بنا بر خشونت بی قید و شرط رژیم حاکم فروکش داشت، اما خیرالله آرام نگرفته بدون ترس به طور مخفی، درب روند های سیاسی را یکی پس دیگری کوبید، آثار و نوشته های اندیشه های گوناگون را مطالعه نمود.

ساختار زندگی وی طوری بود که سرنوشت سیاسی اش را به جنبش چپ انقلابی گره زد او آرمان یک زندگی عادلانه و بدون ستم را در سر داشت، در این جریان با پذیرش اندیشه پیشرو و مترقی، با جوانان مبارز و آگاه و شخصیت های بلند آوازه و خوش نام جنبش چپ انقلابی منطقه آشنا شد، از آنها اندیشه انقلابی توده نی را با شور و شوق فرا گرفت. پس از کودتای ننگین ۷

ثور خیرالله مانند سایر رزمندگان سیاسی مخالفان رژیم منفور خلق- پرچم "خپ" مورد پیگرد و آزار جواسیس استخبارات رژیم مزدور قرار گرفت، مجبوراً سال ۱۳۵۸ هجری ترک تحصیل نموده به صفوف سازمان آزادیبخش مردم افغانستان نوتشکیل پیوست، با رزمندگان "ساما" یک جا برای براندازی رژیم منفور و مزدور "خپ" به مبارزه پرداخت.

زنده یاد خیرالله تازه جوان پر شور و با انرژی بود، برای فراگیری درس و تعلیم تیوری و پراتیک انقلاب توده نی تلاش زیاد به خرج می داد، در مدت کوتاهی به مثابه یک مبارز حرفه نی خستگی ناپذیر در خدمت وطن قرار گرفت، در اوایل سال ۱۳۵۹ در جمع گروپ چریکی زنده یاد انجنیر حسین اندخونی به فعالیت آغاز کرد، مصادره سلاح و مهمات از نیرو های دولتی، شبگردی ها، پخش شبنامه ها، تشویق اعتراض و اعتصابات مردمی، بستن دکان ها و آزاد سازی قریه و روستاها از جمله فعالیت های سیاسی و نظامی این گروپ به شمار می رفت.

تابستان سال ۱۳۵۹ هجری شمسی زنده یاد انجنیر اسدالله (تیمور) یکی از اعضای رهبری "ساما" برای سازماندهی فعالیت های سیاسی و نظامی سازمان و ایجاد جبهه متحد ملی در بین صفوف مخالفان دولت مزدور و قوای اشغالگر، به سمت شمال کشور در مبارزه بود، خیرالله مسئولیت انتقال پیام رفیق تیمور را از ولسوالی دولت آباد به اندیوالان ولسوالی اندخوی به عهده داشت، متأسفانه به مقصد نرسید در نیمه راه ناپدید شد.

یاد و خاطره دلآوری های رفیق خیرالله برای آزادی، دموکراسی عدالت اجتماعی همیشه جاودان می ماند!

"سید محمد"





سرزنش‌های مادرش را هنوز به خاطر دارد:
«مادرم می‌گفت، هیچ یک از دخترای قوم و همسایه به درس خواندن نمی‌رود و به‌خاطر درس خواندن من، خانواده‌ام سوژه‌ی حرف‌های مردم شده.»

فرزانه هرگز نه تسلیم نگاه‌های تنگ اجتماعی شد و نه سرزنش‌های نزدیکان‌اش. مکتب را به پایان رساند و وارد مرحله‌ی سخت‌تری از مبارزه برای زندگی شد. او روزانه کارمند بانکی در کابل شد و از طرف شب رشته‌ی حقوق را در دانشگاهی در کابل شروع کرد.

سال ۲۰۱۶ بود که فرزانه دانشگاه را تمام کرد. این زمانی بود که او تصمیم گرفت آرزوهای بلندپروازانه‌ای برای خود ببافد. زیرا او دختری بود که از میان محدودیت‌ها جوانه زده و راه‌اش را باز کرده بود.

کارنامه فرزانه پر از اتفاق‌های بزرگی است که او به عنوان یک دختر با سخت‌کوشی و مبارزه آن‌ها رقم زده است. بنیان‌گذاری «اتحادیه زنان افغانستان»، راه‌اندازی موسسه تحصیلی نیمه عالی «فایق»، ساخت خوابگاه برای دانشجویان دختر در کابل، ایجاد یک شرکت لوژستیک، راه‌اندازی دفتر حقوق برای زنان و دوبار کاندید شدن در انتخابات شورای ولایتی و پارلمانی از آدرس کابل، به دست دختری رقم خورده که اجازه نداشت مکتب برود.

هرچند بخشی از این کارها هرگز به ثمر نرسید. مثلاً دفتر موسسه‌ی تحصیلی «فایق» خیلی زود بسته شد. چرا؟ برای یک دلیل خیلی شایع. بنیان‌گذار آن یک زن بود و کارش به نهادهایی گره

روایت زنان؛ داستان «فرزانه رضایی» در کشمکش سرنوشت

برای دختران افغانستان، زندگی به مبارزه نفس‌گیر روزمره تبدیل شده است. تنها در هر دوره، شکل این مبارزه تغییر می‌کند. این روایت مبارزه‌ی فرزانه رضایی در کشمکش سرنوشت است، دختری که از هفت‌سالگی تا امروز برای زندگی خود جنگیده است. مبارزه‌ای نه برای چیزهای بزرگ، بلکه برای به دست آوردن ابتدایی‌ترین حقوق زندگی.

وقتی به دوره اول حاکمیت طالبان در سال ۲۰۰۱ میلادی در افغانستان نقطه پایان گذاشته شد، امیدهای بسیاری برای زندگی در دل زنان و دختران افغانستان جوانه زد. زیرا زنان، زندگی در یکی از زن‌ستیزترین حاکمیت‌های روی زمین را پشت سر گذاشته بودند. طالبان که رفتند، فرزانه فقط هفت سال داشت و در نقطه‌ای دورافتاده از ولایت میدان‌وردک زندگی می‌کرد. جایی که سنت‌های حاکم اجتماعی دست‌کمی از طالبان نداشتند. آن‌هم برای دختری که در کودکی پدرش را از دست داده بود و در فقر بزرگ می‌شد و روزهایش پشت چوبه قالین‌بافی شام می‌شد.

اولین مبارزه فرزانه که از یک خانواده سنتی می‌آمد، برای رفتن به مکتب آغاز شد. در منطقه‌ای که فرزانه اولین‌بار در یک مکتب دولتی ثبت‌نام کرد، رفتن دختران به مکتب را ننگ می‌دانستند. حرف‌های بد و بیراه بسیاری شنید، اما



رعایت حقوق زنان، کورسوی امید را هنوز زنده نگه داشته بود. اما طالبان به محض رسیدن به قدرت به همه‌ی وعده‌های خود پشت پا زدند. حق کار، آموزش، زندگی و انتخاب را از زنان به طور مطلق گرفتند. در همان آغاز طالبان با بازداشت زنان معترض نشان دادند که سر سازش ندارند.

فرزانه با گذشت چند روز دوباره به کابل برگشته بود. محتاطانه گاهی به دفتر کارش سر می‌زد، اما تصمیم نداشت که از افغانستان برود. می‌خواست هر طوری شده بماند و از دست‌آوردهایش پاسداری کند. شاید برای دیگران خیلی قابل درک نبود، اما فرزانه می‌دانست که دست‌آوردهای او و زنانی مثل خودش با چه خون دلی به دست آمده بود.

دو سه ماه اول حاکمیت دوباره طالبان، اوج کشمکش زنان و طالبان بود. این گروه هر نوع اعتراض زنان را به شدت در خیابان سرکوب کرده بود. بازداشت زنان معترض به صورت گسترده صورت می‌گرفت.

فرزانه هم مدعی است که دوبار به زندان طالبان رفته است. طالبان او را در اعتراضات خیابانی دستگیر نکردند، بلکه بار اول شام روز ۲۱ نوامبر ۲۰۲۱ از دفتر کارش بازداشت شد. ۴۰ ساعت در حوزه ششم امنیتی کابل ماند و به پرسش‌های گاه و بیگاه بازجوها جواب داد. لتوکوب و شکنجه، تجربه‌ی بلااستثنای زنان بازداشتی به دست طالبان است.

تجربه‌ای که فرزانه از زندان طالبان دارد این است: «در اتاقی که زندان بودم همراه دو مرد نیز بازداشت شده بودند که جرایم نامشخصی داشتند. من در زمان بازجویی می‌خواستم حرف بزنم،

خورده بود که اکثراً در حیطه‌ی قدرت مردان بود. تعبیری که فرزانه خودش دارد این است: «تمام کارهایم به موسسه تعلیمی و تخنیکی ماه‌ها در انتظار می‌ماند. من که زن بودم و در مقابل اجرای کارهای مسئولان موسسات تعلیمی و تخنیکی بارها درخواست دوستی می‌کرد و این درخواست دوستی آنها در حقیقت معنای بسیار تلخ و غیرقابل قبولی داشت. در نهایت مجبور شدم موسسه تحصیلات نیمه عالی فایق را در سال ۲۰۱۹ فعالیت‌اش را متوقف نمایم.» یا دوبار عزم رفتن به شورای ولایتی یا پارلمان کرد که از نظر فرزانه بازهم به دلیل فساد و تقلب گسترده در انتخابات موفق نشد به جایگاه‌اش برسد.

همزمان با این که فرزانه در گوشه‌ای از کابل برای فردای بهتر خود و دختران دیگر مبارزه می‌کرد، طالبان در یک جنگ نفس‌گیر و سینه‌خیز، به توسعه‌ی جغرافیای جنگی خود ادامه می‌دادند.

روزی که طالبان به دروازه‌های کابل رسیدند، فرزانه یک دفتر حقوقی که بخشی از کارشان حمایت از زنان بزه دیده بود را مدیریت می‌کرد. در پانزدهم آگوست سال ۲۰۲۱ که افغانستان به طور رسمی برای دومین بار به کام طالبان سقوط کرد، فرزانه شب‌هنگام چمدان کوچکی را بست و به شهر مزار شریف رفت. او می‌خواست ببیند که مسیر افغانستان با حاکمیت دوباره طالبان به چه راهی می‌رود.

شب و روزهای پراکنده‌ای بر افغانستان حاکم بود. از یک طرف کارنامه سیاه طالبان، امیدی برای زندگی زنان باقی نگذاشته بود؛ اما از سوی دیگر وعده‌های رهبران این گروه در مذاکرات صلح برای

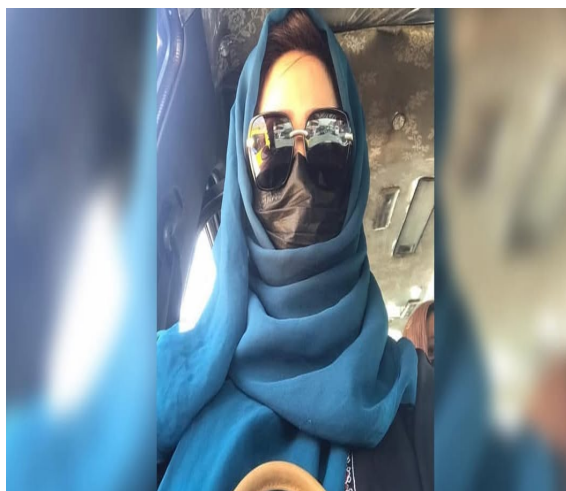


پیوست که از ترس طالبان افغانستان را ترک کردند. دو سال زندگی در مهاجرت و بلاتکلیفی در یک کشور همسایه جان به لباش کرده است.

چنین آینده‌ای چیزی نبود که فرزانه برای خود و زنان افغانستان تصور کرده بود. او جنگیده بود که ظلم زن‌ستیزی در سرزمین افغانستان شکسته شود. او مبارزه کرده که دیگر دختران برای ابتدایی‌ترین حقوق زندگی مجبور نباشند راه سختی که او و زنان هم‌دوره او آمده بودند، تکرار کنند.

«همه روزه با یک عالم از بلاتکلیفی و سردرگمی زندگی کردن دشوار است و هر روز در عالمی از ناامیدی از خدا مرگ خود را می‌خواهم. با خود فکر می‌کنم چه بودم و چه شدم؟» این پرسشی بی‌پاسخی است که او بارها از خودش پرسیده. اما امیدوار ماندن، این روزها شکل دیگری از مبارزه فرزانه برای سرنوشت است. ۶ جدی ۱۴۰۳ رخشانه

نویسنده: آزاده تران



نیروهای طالبان حرف من را قطع می‌کردند و با سیلی، لگد و مشت به من حمله می‌کردند و در نهایت لگن خالصه‌ام کسر استخوان برداشت. حتی در زمان رفتن به تشناب نیروهای طالبان من را همراهی می‌کردند و از آب و نان خبری نبود.»

بار دوم او به تاریخ ۷ جون سال ۲۰۲۲ در یک بعدازظهر از روی پل «کوته‌سنگی» توسط افراد طالبان با خشونت بازداشت شد. بار دوم نیروهای طالبان او را در یک حویلی که در پهلوی سفارت هندوستان بوده، دوشب و یک روز زندانی کرده است.

همکاری با خارجی‌ها، اتهامی است که طالبان تقریباً به همه‌ی زنان معترض و بازداشتی‌های خودشان می‌زنند. اتهام فرزانه نیز همین بوده است: «وقتی می‌خواستم که برای آن‌ها پاسخ بدهم و می‌گفتم، من با هیچ گروهی کار نمی‌کنم. دفتر کاری ام مربوط فعالیت‌های گذشته من می‌شود. آن‌ها حرف‌های من را قبول نمی‌کردند و دوباره به فحش و توبیخ‌هایشان ادامه می‌دادند. آن‌ها برایم می‌گفتند، شما دختران هزاره بدکاره و بیراه هستید. شما دختران شیعه فرهنگ کشورهای غربی را به افغانستان پیاده و عادی‌سازی کردید. مردمان شیعه باعث ایجاد مکان‌های فحشا و شراب‌خانه‌ها شدند که همه‌ی شما مردم هزاره کافر و مسیحی هستید.»

فرزانه، بار دوم دو شب و یک روز را تحت بازجویی نیروهای طالبان گذراند و با دادن ضمانت آزاد شد. وقتی آزاد شد، دل از افغانستان کند. فهمید که افغانستان دیگر برای زنان، کشوری نیست که در آن نفس کشیده شود. او به خیل هزاران نفری



Nahid Nafas Gul (ناهید نفس گل)

بچه همسایه دریافت کردم. که نوشته بود: "موهایت مثل ترانه‌ای عاشقانه بود. هر روز به عشق دیدن تو زودتر بیدار می‌شدم." تنها کاری که توانستم بکنم این بود که او را بلاک کنم، نه برای حفظ عزت خودم، بلکه برای اینکه در این جامعه اجازه ندارم حرفی بزنم.

در آشپزخانه مشغول آشپزی بودم. تابستان‌های داغ هرات و گرمای آشپزخانه، تنم را چنان عرق کرده بود که انگار در آتش فرو رفته باشم. مادرم مدام می‌گفت که غذا خراب نشود. برادرانم، این شاهزادگان خانواده، مشغول خوش‌گذرانی خودشان بودند. لباسم را عوض کردم و تیشرتی با آستین کوتاه پوشیدم. روی زمین آشپزخانه نشسته بودم که ناگهان یکی از برادرانم وارد شد و پنجره آشپزخانه را چنان محکم بست که شیشه شکست. مادرم، که عشق اش همیشه برای پسرهای اش ذخیره شده بود، با لبخندی پنهان گفت: "دستت که خون نشده؟ صد بار گفتم پرده ها را پایین بکشید، دختران بی حیا، چشم سفید."

آن روز، قانون جدید خانه ما نوشته شد. پرده‌ها باید همیشه پایین باشند. هیچ زنی بدون روسری حق قدم زدن در حویلی را نداشت. شانه‌کردن موها در فضای باز ممنوع شد.

حالا، با فرمان طالبان، این قوانین از خانه ما فراتر رفت. آیا شما از این فرمان جدید تعجب کردید؟ یا اینکه هنوز طالبان را در خانه‌های خودتان نمی‌بینید؟



صبح زود اولین کسی بودم که بیدار می‌شدم. تا برای خانواده ای که من را به دنیا آورده بودند تا برایشان خدمتکار بیست و چهار ساعته باشم و بعد اش از پول پیشکش ام صاحب دو روپیه پول شوند، صبحانه آماده کنم.

برادر کوچکم در خواب‌های پادشاهانه‌اش غرق بود و مادرم اجازه نمی‌داد کسی او را بیدار کند. از روزی که شاگرد نانوا به طرفم چشمک زد، خواهر کوچکم را صبح زود به خریدن نان راهی می‌کردم.

هنوز همسایه‌ها بیدار نشده بودند که موهایم را، که این تنها بخشی از آزادی ام دور از چشم همگی بود، در حویلی شانه می‌کردم. آفتاب روی موهایم می‌افتاد، نسیم می‌وزید، و برای چند لحظه احساس می‌کردم که اینجا زندگی می‌کنم، نه فقط زنده هستم. اما این لحظات کوتاه دوام نیاوردند.

صدای گریه نوزاد همسایه برادرم را از خواب بیدار کرد. او با خشم و خشونت به من نزدیک شد. "ای دختر بی‌پدر، خجالت نمی‌کشی؟! مردهای همسایه تو را از پشت بام و پنجره تماشا می‌کنند، دنبال شوی می‌گردد، شرم کن!" سیلی‌ای زد که صورتم را آتش زد. مادرم و پدرم، این مدافعان نابرابری، در سکوت فقط به صورتم که حالا سرخ بود و به اشک‌هایی که از چشمانم جاری بودند، نگاه کردند. اما نه حرفی زدند و نه حرکتی کردند.

آن روز گذشت. دیگر جرأت نکردم موهایم را در حویلی شانه کنم. اما چندی بعد، در مسنجر فیس‌بوک، پیامی از



نگاهی کوتاه به سرودها و ادبیات شفاهی نورستان

شعر و به صورت عموم ادبیات وسیله بیان احساسات اند که اکثر اوقات با تخیل همراه است. انسانها احساسات و عواطف خود را در زبان های مختلف در قالب های ادبی چون شعر، داستان و طنز و مرثیه بیان می نمایند.

در زبان های که از ادبیات نوشتاری برخوردارند اشعار و داستان ها به شکل نوشته از یک نسل به نسل دیگر انتقال می یابند ولی در زبان های شفاهی آفریده های ادبی متاسفانه با مرور زمان از حافظه های مردم می روند و آهسته و آهسته زبان های شفاهی در نبود کتابت بالاخره در زبان های رو به رشد مدغم شده و از خاطره ها فراموش می شوند.

یکی از زبانهای های شفاهی کشورما زبان نورستانی است که به صورت شفاهی و با گویش های متنوع تا عصر حاضر خود را نگه داشته است.

هنوز مردم در مراسم خوشی با برپای موسیقی و رقص و شادی احساساتشان را با زبان شعر و موسیقی بیان می دارند.

خصوصاً زنان و دوشیزه گان با خواندن سرودها و دو بیتي ها اظهار عشق و یا هم اعتراض خود را به زبان شعر بیان می نمایند. این سروده ها همه بیاتگر احساسات، عواطف، عشق، خوشی و نارضایتی و یا هم اعتراض اند.

ادبیات شفاهی نورستانیان نیاز به تحقیق بیشتر دارند تا در پرتو آنان بتوانیم فرهنگ، بینش و به صورت عموم تاریخ این مردم که متاسفانه در نبود زبان نوشتاری در حال فراموشی است بهتر درک کنیم.

به گفته ای لوسین گلدمن، حقایق **fact** انسانی فی نفسه سخن نمی گویند و تنها هنگامی زبان می گشایند و معنی نهفته خود را بر ملا می کنند به ساقی یک

فلسفی کلی به چند و چون آنها پردازیم. سرود های شفاهی نورستانی هم اگر از منظر یک جهان بینی برای شان نگاه کنیم حامل پیام های اند که می توان وقایع اجتماعی، سیاسی و مذهبی در آنها تبیین کرد.

چون مردم نورستان قرن ها با مالداري و زراعت زندگی می نمودند ما انعکاس این واقعیت را در سرود های شان می بینیم. مثلاً در سرود زیر آوای چوپانی است که ماهها از دهکده و معشوقه اش دور است و آرزوی وصال را چنین زمزمه می کند:

سه بڅ کاشره بیستای

بښاغا با پلکنا ول اسه

ګول شارو واسه اسه

پیش ته اتره ول اسه

ترجمه:

بوته ها پژمرده شده اند

وقت بازگشت رمه است

موسم خزان است

موسم وصال با گل است.

در سرود بالا کلمه گل اشاره به معشوقه است که در قریه منتظر است و چوپان که تابستان را دور از معشوقه سپری نموده مشتاقانه منتظر بازگشت به قریه و وصال دوباره است.

یا در سرود ذیل زنی از ازدواج اجباری با آدم ثروتمند شکایت دارد و داشتن خانه، زمین و مال را معیار خوشبختی برای یک ازدواج موفق نمی داند و احساسات خود را چنین بیان می دارد:

یا بدی ته ماچ مع

پیتال بنیو می لیا

ترجمه:



بودند و یا سرود ها و اشعار قدیمی که بیانگر رسم و زندگی ماقبل اسلام بودند توسط حاکمین جدید ممنوع و ناروا قرار داده شدند و در سینه ها حبس گردیدند و تعداد انگشت شمار آنان مثل مرثیه زیر هنوز در خاطره ها باقی است:

الحمد کار وری نعا «سونیکا»!

قل هو کووری نعا «سونیکا»!

بنام «سونیکا» سروده است. این در زمانی است که مردم نورستان نو مسلمان شده بودند و از طرف مبلغین اسلامی برایشان آیات و دعا برای ادای نماز تدریس می شد که برای مردم آن زمان کاملاً بیگانه و ناآشنا بود. این مرثیه نه تنها بیانگر احساس گوییده آن؛ بلکه در اصل بیانگر احساس جمعی یک نسلی است که همه داشته های فرهنگی و میراث معنوی خود را در حال از دست دادن بودند.

به گفته ای فروید، شاعران ناقل احساسات خود از وقایع عصر هستند و مرثیه بالا مصداق همان احساس و صدای نسلی است در دل کوههای آسمان خراش هندوکش مدفون اند.



با مرد دلخواه

در سر صخره هم میتوان زیست

درین دوبیتی زنی عاشق افسرده ای خود را توصیه می کند که به زندگی امیدوار باشد.

به با او آر پته تی کی چورتی باش ارمانه

بگه تی وچ پک څه وه، دینا چوک وشتع اسه

ترجمه:

جانم در چوکی تکیه زده به کدام فکر فرو رفتی

برو بیرون و ببین که جهان چقدر فراخ است

یا هم در مرثیه ای زیر با یک حالت تاریخی روبرو هستیم که بیانگر احساس جمعی مردمانی است که در حال از دست دادن فرهنگ، باورها و هویت خود هستند. زمان سرودن این مرثیه مصادف است با هجوم امیر عبدالرحمن خان و مسلمان ساختن مردمان قدیم نورستان که برای آنان غیر قابل تحمل بود و در یک تنگنای قرار گرفته بودند که جز ترک همه میراث های فرهنگی و هویت تاریخی چاره ای نداشتند و شاید این نوع مرثیه ها و سرود های زیادی زمزمه شده باشد ولی بنابر تبلیغات گسترده مبلغین اسلامی اکثر سرود های که در اعتراض به تحمیل دین جدید گفته شده

ترجمه:

الحمد زبان کجایی است «سونیکا» خواهر عزیزم!

قل هو، زبان کیست؟ «سونیکا» خواهر عزیزم!

مرثیه بالا را شخصی بنام «مرا» در سوگ مرگ خواهرش



هراکلیتوس در دوهزارو پانصد سال پیش به این خاصیت جهان هستی پی برد که همه چیز همواره در حال تغییر و تبدیل شدن است. او گفت: **هیچ**

چیزی ماندگار نیست بجز تغییر.

مارکسیسم به زبان ساده (برای کارگران)

به ادامه گذشته ..

دیالکتیک چیست؟ (1)

دیالکتیک روش درست اندیشیدن و درست نگاه کردن و تحقیق کردن به اشیاء و پدیده های جهان مادی است. در حقیقت دیالکتیک منطق جدیدی است بر خاسته از علم. در تفکر و اندیشه های ایده آلیستی یک اصل معروفی هست که می گوید: **جمع نقیضین محال است.** حال این جمله یعنی چی؟

این جمله بدین معنی است که دوتا چیز متضاد که همدیگر را نقض و نفی می کنند نمی توانند در یک زمان در یک جا باهم باشند.

شما یک باطری را در نظر بگیرید آیا دوتا قطب باطری که عبارتند از مثبت و منفی در کنار هم نیستند تا بتوانند کاری انجام دهند، برای مثال لامپی را روشن نمایند و یا سبب استارت زدن موتور ماشین شوند. آیا باطری با یک قطب می تواند اصلاً وجود داشته باشد. در مورد برق خانه شما هم به همین صورت است. یعنی شما باید یک فاز و یک نول داشته باشید تا بتوانید لامپی را روشن کنید.

همین را در مورد آهن ربا مشاهده کنید. آیا قطب شمال آهن ربا در کنار قطب جنوب آن قرار نمی گیرد. عدم پیوستگی این دو قطب متضاد غیر ممکن است. یعنی شما اگر آهن ربا را از وسط به دو نیم کنید دو آهن ربا با دو قطب شمال و جنوب خواهید داشت. یعنی آهن ربا بدون دو قطب نمی تواند وجود داشته باشد. قطب شمال و جنوب در حالی که همدیگر را دفع می کنند باید در کنار هم و در یک وحدت باشند تا ما چیزی به نام آهن ربا داشته باشیم. این را در دیالکتیک وحدت اضداد می گویند. تمام پدیده های جهان هستی به همین صورت هستند.

آیا برای اینکه آبی بجریان بیافتد ما احتیاج به اختلاف سطح نداریم. آب موقعی به جریان می افتد تا در یک سطح شیب دار قرار گیرد یعنی سطحی که ارتفاعش پیوسته در حال کم شدن باشد اختلاف ارتفاع

مارکسیسم تنها یک مکتب ماتریالیستی نیست. مارکسیسم روش تحقیقی دارد که ما به آن دیالکتیک می گوئیم. حال ببینیم این دیالکتیک چیست؟

باید توجه داشت که این کافی نیست که ما برای شناخت جهان تنها معتقد باشیم که همه چیز از ماده تشکیل شده است. خیلی از فلاسفه ماتریالیست همین حرف را می زدند. منتها جهان مادی را ثابت و بدون تغییر می پنداشتند. همه چیز همان بود که از روز ازل بود. این روش تحقیق نمی تواند ما را به کشف قوانین طبیعت راهنمایی کند. یک فیلسوف یونانی به نام هراکلیتوس (2) در دوهزار و پانصد سال پیش حرف جالبی زد. او گفت: **شما نمیتوانید در یک رودخانه**

دوبار قدم بگذارید. خیلی ها اعتراض کردند این چه حرف چرندی است، ما در رودخانه نزدیک خانه مان بار ها قدم گذاشتیم و در آن شنا کردیم هیچ اتفاقی هم نیافتاده است. چرا هراکلیتوس این را گفت؟ خیلی ساده، به این علت که بار دوم که شما در رودخانه قدم می گذارید این همان رودخانه نیست. خوب شاید خواننده هم معترض شود که من دارم در اینجا سفسطه می کنم و چیزی که واضح است را می خواهم نفی کنم. اصلاً اینطور نیست. رودخانه یعنی جریان دائمی آب بنابراین هر لحظه آب رودخانه در حال عوض شدن است و شما که بار دوم پا به رودخانه می گذارید این آب همان آب اولی نیست آن آب قبلی به سرعت گذر کرده و رفته است. هراکلیتوس هم منظورش همین بود که جهان مانند همین رودخانه می ماند و در حال تغییرات دائمی است. در مبحث قبلی به طور مختصر تغییرات دائمی جهان بحث گردید.



سابق که از خانه بیرون رفته ایم نیستیم. خیلی کارها انجام داده ایم که بر ذهن و شعور ما تأثیرات مثبت ویا منفی گذاشته است. با خوردن و آشامیدن شیمی بدنمان را تغییر داده ایم و کمی پیر تر شده ایم. به هر حال ما تغییر کرده ایم، حتی اگر این تغییرات نامحسوس و جزئی باشد. شما تغییرات را در گلابی سریع تر از تغییرات یک انسان می بینید. بعضی چیزها تغییراتشان سریع و بعضی چیزها تغییراتشان کند است. اگر تغییرات گلابی در چند روز انجام می گیرد و تغییرات ما در چند سال تغییرات یک سنگ به میلیونها سال می رسد. ولی مهم این است که تغییر وجود دارد و تنها چیزی که مطلق است همان تغییر و حرکت است. در همین جامعه ما، آدمهای متفاوتی با منافع مختلف در کنار هم جمع شده اند و با هم زندگی می کنند. کارگران با سرمایه داران منافعی متضاد دارند. ولی در یکجا بالاچار جمع شده اند تا منافع سرمایه داران تامین گردد. در جامعه سرمایه داری کارگران بدون سرمایه داران و سرمایه داران بدون کارگران نمی توانند وجود داشته باشند. برای تولید در یک کارخانه وحدت نیروی کار با سرمایه لازم است که تولید انجام گیرد. بدون این وحدت تضاد یعنی کار و سرمایه تولیدی هم در جامعه سرمایه داری نخواهد بود. جمع شدن دو نیروی متضاد با هم یعنی کارگران و سرمایه داران، موجب تشکیل جامعه ای می شود به نام جامعه سرمایه داری و این جامعه وجود دارد و ما هم اکنون در آن زندگی می کنیم.

آنهايي که می گویند جمع ضدین محال است می خواهند روی این مسئله که کارگران با سرمایه داران منافعی متضاد دارند سرپوش بگذارند. یعنی می خواهند اینطور وانمود کنند و بگویند؛ چون کارگران و سرمایه داران در یک جا جمع شده اند، بنابراین منافعی متضاد ندارند، می خواهند بگویند که؛ **(همه یکی هستند و همه ما انسان هستیم و باید در کنار هم به خوبی و خوشی بدون کینه ورزی و غرض ورزی زندگی کنیم. سعی کنیم خوب باشیم و با یکدیگر مهربان و به هم عشق بورزیم، حالا یکی پول بیشتری دارد و یکی پول کمتری دارد، نباید باعث شود که کسی با اعتراض بخواهد صلح را در این جامعه به خطر اندازد. ما نباید به کسی که بیشتر پول دارد حسادت بورزیم و باید سرمان تو کار خودمان باشد، ما خوب باشیم و چکار داریم که دیگری بد است.)** و بسیاری اراجیف دیگر برای سرپوش گذاشتن بر روی تضادهای طبقاتی جامعه. ولی چنین صحبت هایی فقط بدر طبقه ای از جامعه می خورد که

سطح آب سبب جریان آب می گردد. یعنی تا سطحی که آب در جریان است، با هم متفاوت نباشند آب حرکت نخواهد کرد. تا تضاد نباشد حرکت غیر ممکن است و پدیده های جهان هستی پیوسته در حال حرکت و تغییر هستند یعنی در وجودشان تضاد نهفته است.

از زاویه دیگری به مسئله نگاه کنیم. مثال گلابی را در نظر بگیریم. ایده آلیست ها می گویند میوه گلابی نمی تواند در عین حال هم گلابی باشد و هم نباشد این محال است. این در نظر اول درست می آید با یک نگاه حسی و بدون تحقیق بنظر می رسد حق با آنها است. ولی با کمی دقت و تحقیق کمی بیشتر متوجه میشویم که این نتیجه گیری غلط است و با طبیعت جور در نمی آید. اگر مطلب را بخواهیم عمیق تر بشکافیم متوجه میشویم که در اینجا یک فاکتور اساسی در نظر گرفته نشده است و آن فاکتور زمان و حرکت است. (3) زمان و حرکت از اجزاء جدائی ناپذیر طبیعت هستند. برای اینکه مسئله روشن تر گردد باید گفت، میوه گلابی از چه زمانی گلابی شده است و تا چه زمانی گلابی باقی می ماند. ما به چه چیزی گلابی می گوئیم. گلابی یک تاریخ رشد و تکامل از رسیدگی تا گندیده گی را پشت سر خود دارد. آیا آن میوه ای که تازه جوانه زده و سبز و بد مزه است گلابی است؟ و یا آن میوه رسیده و خوشمزه و زردرنگ و یا آن میوه قهوه ای شده گندیده ای که دیگر به درد خوردن نمی خورد. همه اینها گلابی هستند و این روند تغییر یکباره اتفاق نمی افتد بلکه تدریجی است و هر لحظه شما با گلابی جدیدی سرو کار دارید.

یعنی مانند همان رود خانه در بعد زمان در حرکت دائمی است. بنابراین نمی توان گفت که این یا گلابی است و یا گلابی نیست و نمی تواند هر دو باشد. گلابی هر لحظه خودش را نفی می کند و در حال تبدیل شدن به چیز دیگری است. ما انسانها هم به همین صورت یک مسیر کودکی تا پیری را طی میکنیم تا مرگ سراغمان بیاید. و ما همواره در حال تغییر و نفی گذشته مان و شدن به یک چیز دیگر هستیم. اگر ما در زندگی تغییر نکنیم خیلی بد می شود. مثلاً شخصی سالها درس می خواند تا متخصص رشته ای بشود. حالا اگر این شخص همان آدم قبلی باشد که خیلی بد می شود، تمام زحماتش به هدر رفته است. و یا اگر ما همان تفکرات دوران کودکی را داشته باشیم، به ما می گویند این فرد یک عقب افتاده ذهنی است و این یک بیماری است. بنابراین ما از دوران کودکی تاکنون تغییرات زیادی کرده ایم و این تغییرات هر لحظه در حال اتفاق افتادن است یعنی همواره ما در حال شدن هستیم و ثابت نیستیم. پس با کمی دقت متوجه می شویم که فرضاً اگر ما از خانه بیرون رفتیم و مدتی بعد به خانه برگشتیم ما دیگر آن انسان



به برکت نظم کنونی جامعه، قادر است، با دزدی از نیروی کار زحمتکشان، در رفاه کامل، زندگی های مجلل خویش را داشته باشند.

مسئلاً کمونیستها مخالف دوستی و مهربانی و عشق ورزیدن انسانها به یکدیگر نیستند. اتفاقاً کمونیستها براین باورند که تا دوستی و همدلی و عشق و اتحاد بین زحمتکشان نباشد، آنها قادر نیستند خودشان را از چنگال سرمایه داری، آزاد و رها سازند و درست برعکس سرمایه داری سعی می کند تا این اتحاد و همدلی بین زحمت کشان بوجود نیاید. دولت های سرمایه داری با تبلیغ و ترویج ایده های نژاد پرستی و ملی گرایی و قوم پرستی و مردسالاری سعی دارند، بین مردم نفاق بیافکند و آنها را از یکدیگر جدا نگهدارند، تا بتواند بهتر غارتشان کنند. کمونیستها بر این باورند وحدت و تشکیلات بین زحمتکشان شرط اساسی پیروزی آنان در نبرد با سرمایه داری است. سرمایه داران با تزریق فرهنگ های عقب افتاده و خشن در جامعه کوشش می نمایند تا بین مردم چند دستگی و دشمنی ایجاد نمایند تا مانع اتحاد آنها گردند. برای مثال اختلاف انداختن بین مسلمان و غیر مسلمان، بین شیعه و سنی، بین ملیت های مختلف فارس و ترک و بلوچ و کرد و لر و گیلک و... و از همه مهمتر اختلاف و تمایز قرار دادن بین دو دسته بزرگ جامعه یعنی زن و مرد. تمام اینها از فرهنگ های منحط و ارتجاعی نیرو های حاکمه سرچشمه می گیرد. ولی از طرف دیگر زحمتکشان هیچ برادری و دوستی و عشقی بین خود و آنهایی که آنها را استثمار می کنند و به بردگی می کشانند ندارند. هیچ دوستی در اینجا نمی تواند وجود داشته باشد. **جامعه کنونی ما اتفاقاً جمع ضدین است. جمع بین دارا و ندار، جمع بین حاکم و محکوم، جمع بین استثمار کننده و استثمار شونده. ولی همین کنار هم قرار گرفتن دو نیروی متضاد، دائمی و همیشگی نیست. این جمع شدن کارگران و سرمایه داران، همیشگی نخواهد بود. چنانچه تاریخ جوامع طبقاتی بشر آن را به اثبات رسانده است، این نظم کنونی توسط نیرویی که همواره در حال سرکوب شدن و تو سری خوردن است به چالش کشیده می شود و به هم ریخته می شود. تمام انقلابات تاریخ بشر اثبات همین حرف است. ماتریالیسم دیالکتیک براین باور است که وحدت اضداد موقتی و ناپایدار و مبارزه اضداد دائمی است. اگر بار دیگر جامعه انسانی را در نظر بگیریم وحدت اضداد به طور مثال برده و برده دار، مشخصه یک جامعه برده داری است. ولی این برده و برده دار ضمن اینکه در وحدت خویش در کنار یکدیگر جامعه ای را تشکیل دادند که صد ها سال به درازا کشید**

ضمن آن باهم در حال مبارزه بودند و غلبه برده داران بر برده ها هیچگاه مطلق و همیشگی نبود. چنانکه در نتیجه همین مبارزات جامعه برده داری از هم گسیخت و منزل را به جامعه ای جدید تر تسلیم کرد. و یا در مورد جامعه سرمایه داری نیز ما به یک وحدت بین کارگران و سرمایه داران در تولید میبینیم ولی همین وحدت نسبی موقتی بوده و روزی نیست که جامعه با مبارزات کارگران برای احقاق حقوق خویش روبرو نگردد و به جایی می رسد که دیگر وحدت غیر ممکن بوده و سرمایه داری مجبور است جای خود را به جامعه ای نوین تر بدهد.

روند تغییرات در طول زمان انجام می گیرد. و یک پدیده همواره در حال تغییر به چیز دیگری است و جلوی این روند تغییرات را هیچ کس و هیچ چیز نمی تواند بگیرد. البته می توان آن را کند و یا سریع و تند نمود ولی جلوی این تغییرات را نمی شود گرفت. مثلاً همین گلابی اگر در یخچال نگهداری شود روند گندیدن آن کند می شود ولی نمی ایستد و یا یک حکومت و یا یک دولت می تواند با کشت و کشتار مخالفین، روند تغییرش به یک نظام جدید تر را کند نماید ولی قادر نیست این موتور تاریخ را از حرکت باز دارد. البته این تغییرات ابتدا تدریجی انجام می پذیرند ولی در یک نقطه معین که آن را انقلاب می گوئیم، این تغییرات ناگهانی می گردد و سبب از بین رفتن کهنه و جانشینی نو می گردد (4).

برای مثال آب را وقتی ما حرارت می دهیم، کم کم درجه حرارت آب بالا می رود تا به نقطه جوش برسد تا قبل از نقطه جوش شما تغییرات چشم گیری در آب نمی بینید و یک مشاهده کننده بدون تماس مستقیم، آب ده درجه را با آب پنجاه درجه تشخیص نمی دهد، ولی به محض اینکه آب به نقطه جوش رسید ناگهان قلیان می کند و می جوشد. در یک جامعه هم وضع به همین منوال پیش می رود. یک مشاهده کننده از دور وقتی به یک جامعه نظر می اندازد ظاهراً آن را ساکت و آرام می بیند، و متوجه تضاد ها و اختلافات درون جامعه که مانند خوره نظام طبقاتی جامعه را می خورد نمی گردد. ولی تضاد های درون جامعه ناشی از نابرابری ها و تمایزات رفته رفته جامعه را به قلیان وامیدارد، آنان که در جامعه هیچ به حساب می آیند، رفته رفته به حقوق خویش آگاه شده و متشکل می گردند و دست به شورش و انقلاب می زنند. در اینجا جامعه به جوش می



قانون تکامل نیز یکی از مهمترین قوانین دیالکتیک به شمار می رود. تکامل بدین معنی که کلیه پدیده های جهان ثابت نیستند و همواره در حال تبدیل شدن به چیز دیگر هستند. هر چیز نویی روزی کهنه می شود و خواهد مرد (7). در دنیا هیچ چیز نمی تواند ازلی و ابدی باشد مگر خود وجود ماده و حرکت آن تاریخ کره زمین به روشنی بیان چنین مسئله ای است که همه چیز در حال بوجود آمدن و نابودی است. ما هیچ چیز ابدی و لایزال نداریم مگر تغییر صورتهای مختلف ماده. تغییرات کره زمین را مختصر در بالا ذکر کردیم این مسئله به وضوح به چشم خورد که چگونه این کره زمین ما طی میلیونها سال دستخوش تغییر شده، و با پیدایش حیات بر روی آن، ماده مسیر جدید و سریع تری برای تغییرات طی نموده است.

در اینجا من سعی نمودم چگونگی برخورد ماتریالیستی به مسائل و فرق آن با درکهای ایده آلیستی که هیچ پایه و اساسی ندارد، را نشان دهم. ایده آلیستها تا آنجا که ایده آلیست مانند، یعنی بجای مطالعه و تحقیق بر روی ماده به تفکرات صرف خویش اتکا کردند هیچ چیزی از دنیا را نتوانستند تغییر و یا توضیح دهند. ولی هم اینکه در کارهای خویش چه خواسته چه ناخواسته روش ماتریالیستی پیش گرفتند به موفقیت هانی دست یافتند. مثلاً ابوعلی سینا (8) از نظر فلسفی یک ایده آلیست بود، ولی در زمینه کارهای پزشکی، روش ماتریالیستی پیشه کرد. یعنی با برخورد به مشکلات پزشکی بجای دعا نوشتن و یا دعا کردن برای مریض به واقعیت رجوع کرد. سعی کرد بیماری را که یک موضوع مادی است خوب بشناسد و بدون مراجعه به اجنه و چیزهائی از این قبیل برای درمان بیماری های مختلف دست به تحقیق و آزمایش زند. او در کار خویش بسیار هم موفق بود.

البته دانشمندانی نیز در قدیم بودند که کلاً ماتریالیست بودند مانند محمد بن زکریای رازی که در کارهای خویش هم موفقیت های چشمگیری کسب نمود. کشف الکل یکی از همین کارهای باارزش زکریای رازی (9) است.

البته به واسطه ماتریالیست بودنش و قبول نداشتن ماوراء الطبیعه و بی دین بودن او، بسیاری از آثار با ارزش او توسط مذهبیین، (10) سوزانده شد و از بین

آید و چه بسا بساط نظام قدیم را در هم پیچید و نظم نوینی برقرار سازد.

هینت حاکمه همواره با زندانها و کشتارها و تبلیغات سعی می کند که مرگ خود را عقب بیاورد ولی در بطن جامعه نطفه تغییر آن بسته می شود و با تغییراتی که در آگاهی مردم نسبت به شرایط زندگیشان و لزوم تغییر آن بوجود می آید علیرغم خواست حکومت، متشکل شده و طی یک همبستگی که شاید در بدو امر تدریجی و نامشهود باشد به یکباره قیام کرده و طومار هینت حاکمه را در هم میپيچند. این مطلب را تاریخ چند هزار ساله بشر به اثبات رسانده است. در طبیعت مثال های بیشماری از این قبیل وجود دارد. این یکی از اساسی ترین قوانین دیالکتیک است.

اگر ما قبول داشته باشیم که هر چیزی در حال تغییر است خوب این تغییر باید یک عامل درونی داشته باشد البته عوامل خارجی (5) در آن اثر می گذارند ولی مهم تر از عوامل خارجی باید یک چیزی در درونش باشد که دائم وادارش می کند که تغییر کند. چون اگر تغییر را فقط به عامل خارجی نسبت دهیم این می شود که اگر آن عامل به نحوی حذف گردد این پدیده تغییر نخواهد کرد. در صورتی که ما گفتیم تغییر و حرکت ماده تنها چیزی است که مطلق است. این عامل درونی را در دیالکتیک، تضاد (6) می گویند. یعنی یک پدیده در خودش یک تضادی بین بودن و نبودنش هست و آن را در تمام طول عمر خویش با خود حمل می کند.

باز اگر به آن کودک برگردیم، فرض را براین می گذاریم که این کودک مانند هزاران نفر دیگر در سراسر دنیا زندگی طبیعی می کند، این کودک وقتی بدنیا می آید درونش همیشه با مرگ و زندگی در نبرد است. هرچه بزرگتر و قوی تر می گردد، شاخص زندگی اش بر مرگش می چربد تا به سن جوانی برسد همینطور شاخص زندگی اش قوی تر می گردد. در جوانی این شاخص زندگانی به اوج خود میرسد. ولی وقتی رو به پیری می گذارد کم کم شاخص مرگ شروع می کند بر او غلبه کردن تا اینکه روزی از کار افتاده می شود و سپس میمیرد. این داستان اجتناب ناپذیر همه هستی است.



و... همه بیانگر تغییرات کمی است که در آگاهی کارگران و زحمتکشان بوجود می آید. و این تغییرات کمی مانند همان بالا رفتن درجه حرارت آب، روزی منجر به یک انقلاب سرنوشت ساز شده و سبب یک تغییر کیفی در ساخت اجتماعی اقتصادی و سیاسی جامعه می شود.

5- البته عامل خارجی را نباید دست کم گرفت گاهی همین عامل خارجی جهت تغییر را تعیین می کند و گاهی این عامل خارجی سبب نابودی پدیده می گردد. ولی عامل خارجی نمی تواند از تغییر جلوگیری نماید. مثلاً عامل خارجی که درجه حرارت مناسب باشد می تواند تخم مرغ را به جوجه تبدیل کند ولی نمی تواند یک سنگ را به جوجه تبدیل کند. پتانسیل جوجه شدن باید در تخم مرغ موجود باشد تا تبدیل صورت گیرد. یک عامل خارجی مانند حمله یک قوم وحشی می تواند با قتل عام یک جامعه را از روی کره زمین محو کند ولی اگر جامعه از بین نرفت نمی تواند جلوی تغییرات آن را بگیرد حتی اگر آن را کند نماید.

6- لنین در اثری به نام خلاصه علم منطق هگل می نویسد: " دیالکتیک بطور خلاصه می تواند به 67 مثابه وحدت تضاد تعریف شود." به نقل از درباره تضاد مانو تسه تونگ

7 - این را در اصطلاح فلسفی نفی در نفی می گویند. بدین معنی که یک چیز خودش را نفی می کند و چیز دیگری می شود و آن نیز خودش را نفی می کند و تبدیل به چیز دیگری می گردد که در مورد موجودات زنده تبدیل به چیز کامل تری می گردد که ما آن را قانون تکامل می نامیم.

8- ابوعلی سینا در سال 359 هجری شمسی در روستایی نزدیک بخارا متولد شد و در سال 416 هجری شمسی در همدان درگذشت.

9- محمد زکریای رازی، پزشک، فیلسوف، و شیمیدان در سال 251 هجری قمری در ری زاده شده و در سال 313 هجری قمری در هم آنجا وفات یافت. او آثار ماندگاری در زمینه پزشکی و شیمی و فلسفه نوشته است و به عنوان کاشف الکحل، جوهر گوگرد (اسید سولفوریک) و نفت سفید مشهور است.

10- همین مذهبونی که می گویند چرا به عقاید ما احترام نمی گذارید.

رفت. تمام این صحبت ها برای این است که خواننده متوجه شود که حکومتها همانگونه که روزی پدید آمدند کهنه شده و لزوماً جای خود را به نظامی نو خواهند داد.

البته عامل انسانی اساس این تغییرات است یعنی تا انسانها متشکل و آگاهانه برای تغییر، عزمشان را جزم نکنند این تغییر صورت نخواهد گرفت. اگر برگردیم به مثال دوچرخه که در ابتدا آورده شده یک دوچرخه زمانی می تواند کارایی داشته باشد که یک انسان آگاه به فن دوچرخه سواری آن را براند. تا انسانی اراده نکند و دوچرخه را به حرکت در نیاورد این دوچرخه بلا استفاده باقی می ماند و کارایی نخواهد داشت. ولی تغییرات اجتناب ناپذیرند یعنی به هر صورت زحمتکشان آگاه و متشکل می شوند، و برای تغییر وضع کنونی به خیابان ها سر ریز خواهند کرد و طومار دزدان و آدمکشان را درهم خواهند پیچید.

1- دیالکتیک در لغت به معنی گفتن بین دو یا چند نفر با نظرات متفاوت که به منظور رسیدن به حقیقت و درستی یک موضوع انجام می شود. البته باید دانست که دیالکتیک با جدل (Polemic) که به منظور پیروزی یک نظریه بین دو یا چند نفر انجام می گیرد متفاوت است. که به اشتباه در فارسی گاهی دیالکتیک را به منطق جدل ترجمه می کنند. با توضیحاتی که در این مبحث می آید امید است خواننده با مفهوم دقیق فلسفی دیالکتیک آشنا گردد.

2- هراکلیتوس فیلسوف و اندیشمند یونانی که بین سالهای 535 تا 475 قبل از میلاد زندگی می کرد. او پدر دیالکتیک بود از صحبت های مهم او اینکه:

همه چیز تغییر می کند و هیچ چیزی ثابت نمی ماند. همه چیز در حرکت است و هیچ چیزی ثابت نیست.

3- پدیده ها ضمن داشتن سه بعد مکانی دارای یک بعد زمانی هم هستند. یعنی تمام پدیده های عالم چهار بعد دارند که بعد چهارم زمان است.

4 - به زبان فلسفی می توان به این صورت جمع بندی کرد که روند تغییرات کمی زمانی و در یک نقطه مشخصی سبب تغییر کیفی در پدیده می گردد. بنابراین روند تغییرات کمی در جامعه را نباید دست کم گرفت. بالا رفتن آگاهی کارگران، مبارزه آنان برای بهبود شرایط کار و دستمزد، متشکل شدن آنان،



11

(په دنمارک کې د افغانستان د لوی ملي چتر په

کنفرانس ۲۸ سپتامبر ۲۰۲۴)

متن مکمل بیانیۀ نورمحمد غفوری در کنفرانس

اعلان چتر بزرگ ملی افغانستان در دنمارک :

په ننۍ حضورې غونډه کې درنو ګډون کوونکو او د وینار ټولو درنو لیدونکو ته ښه راغلاست وایم. همدا راز نورو ټولو هغو کسانو ته چې اوس او یا وروسته زما او ددې کنفرانس د نورو ګډونوالو خبرې د چاپي، الکترونيکي، پیجیټل مطبوعاتو او د خبري اجنسیو څخه ویني، اوري او لولي؛ د زړه له تله سلامونه او احترام وړاندې کوم.

د رانو خویندو او ورونو!

کله چې په ۲۰۰۱م کال کې د یوولسم د سپتمبر له غمجنې پېښې وروسته په افغانستان کې له خارجه د نظامي عملیاتو په اړه بحثونه کېدل، د افغانستان د ملي یووالی او پرمختګ نهضت چې د ۱۹۹۳ م کال د سپتمبر په ۲۶ مه نېټه یې د بنسټ ډبره ایښودل شوې وه، له دې کار سره مخالفت وښود. په همغه وخت کې یې په رسمي توګه یوه اعلامیه په پښتو، دري او انګلیسي ژبو او پخپل نشراتي ارګان (اختر) کې خپره کړه او تر ملګرو ملتونو یې هم ورسوله. هغه وخت زموږ نظر داو چې د افغانستان ستونځه له بهره د وسلې او عسکرو په استولو او زموږ په خاوره کې د جګړې د اور د بلولو له لارې نه شي حل کېدای، بلکې دا به هیواد ته نورې ستونځې وزیږوي.

موږ همغه وخت په جهر دا خبره طرحه کړه چې په افغانستان کې د ملي روغې جوړې او عادلانه سولې راوستل، د هېواد بیا جوړونه، د مخدره موادو پر ضد مبارزه،

د ولسواک نظام په پښو درول او د بشري حقونو تامین ده نظامي افسران نو کار نه دی او خارجي توپونه، ټانکونه، جنګي الوتکې او بمونه د وطن د جوړولو نه، بلکې د وړانولو اسباب دي. که بیا هم له بهره څوک په دې نظر وي چې د افغانستان د ستونځو د حل له پاره جګړه ایزو وسایلو او جنګي پرسول ته اړتیا شته، همدا پخپله په افغانستان کې په کافي اندازه شتون لري. افغانستان چې پخپله زیاتي وسلې، نظامي پرسونل او جګړه ایزې تجربې په داخل کې لري، له خارجه د همدغو وسایلو اضافي واردول د افغانستان په ګټه نه دی. موږ هغه وخت هم سیاسي، اقتصادي، تخنیکي او د نورو علومو ماهرانو ته اړتیا لرله، نه جګړه هیز پرسونل ته. د نړیوالو لخوا د جګړو د مصارف او د وسله والو جګړه مارو ځواکونو ده ملاتړ له پاره د اټکل شوي مادي او معنوي ملاتړ لسمه حصه که ده هېوادنیو ملي او دموکراتیک ځواکونو په پلوۍ کارول شوې وای، پخپله افغانانو په ښه ډول کولای شوای چې په کم وخت کې سولې، ملي وحدت او د پرمختګ مناسب لوړ مقام او د نړیوالو سره ښو اړیکو ته ځانونه ورسوي. هغه وخت په افغانستان باندې د تحریمونو د لګولو او منزوی کولو له ګټو څخه تاوانونه زیات و او دې خبرې ته مو د نړیوالو پام وړ واړاوه.

خو تاسې ټول پوهیږئ چې زموږ غږ ضعیف و او چا نه اوريد او لکه چې غوښتل یې د طالبانو پر ځای یې دولتي واک ته د هغوی استادان (مشر مولویان) و رسول او بیا یې د څو له غریبه ورلیږل شوو کسانو سره یوځای شل کاله په تحمیل شوې واکمنۍ کې په زور او لوړو مصارفو په واک کې وساتل. تقریباً ۲۴ کاله وروسته د همدې تپل شوې واکمنۍ او د هغې د ساتلو



ځمکنۍ بشپړتیا تضمین کړو او تر هر نامه لاندې د هر ډول جلاغوښتنې او د قومونو، ژبو او مذهبونو تر منځ د کرکې او نفرت روحیه مغلوبه او محو کړو. د داسې اساسي قانون په جوړولو او پلي کولو توافق وکړو چې په هغو کې د افغانستان په جغرافیا کې د ټولو اوسیدونکو آزادیو او بشري حقونو ته درناوی وشي. د درې گونو قواوو په تفکیک داسې قانونمدار نظام رامنځته شي چې په سیاسي او وطنی چارو کې د هیواد هر اوسیدونکي (نرو او ښځو) ته د گډون برابر حق او چانس ورکړل شي. د اقتصادي مطلوبې او متوازي ودې له پاره د تخصص او مسلکي مهارت پربنسټ پر دندو د افراد گمارل اړین دي. افغانستان د ټولو اوسیدونکو گډ کور دی او ټول یو له بله سره مساوي حقوق او د وطن د مور د خدمت په وړاندې مسئولیت لري.

موږ چې په خپل ابتکار، د هر ډول خارجي مداخلې او ملاتړ پرته د بین الافغاني اوږدو مذاکراتو له لارې د سترې ملي اجماع او (د لوی ملي چتر) د واحد سیاسي مرکز په جوړولو بریالي شوو، تر دې وروسته هم له استثنا پرته له ټولو وطن پلو افغاني خواو سره د مذاکرې او تفاهم پلوي کوو. په داسې حال کې چې په بین الافغاني مذاکرات و فشار اچو، د نړیوالې ټولنې او هر هیواد او سازمان لخوا د افغانانو د تفاهم له پاره د لویو او وړو اقداماتو څخه ملاتړ کوو او هیله لرو چې مختلف هېوادونه تر خپل منځ د افغانستان د ستونځو د حل په اړوند یو د بل په وړاندې انعطاف وکړي او په بین المللي ډگر کې هم یوه سوله ایزه اجماع په افغانستان او سیمه کې د دوددارې سولې او امنیت په

له پاره د بې حده مصارفو او د افغانانو او خارجیانو د وینو محصول دا شو چې اوس افغانستان له هغه وخت څخه زیات په ستونځو او پیچلو شرایطو کې قرار لري. اوس هم موږ له ټولو خپلو متحدینو او مؤلفینو سره په دې نظر یو چې د پرديو نظامي مداخله او د داخلي یا نیابتی جگړو اورته لمن وهل او د وسلو کارول د هېواد د ستونځو د حل لاره نه ده. په افغانستان کې په هره بهانه د جگړې اورته لمن وهل او ده ظلم او استبداد څخه کار اخیستل د هېواد او افغانانو سره دوستي نه ده. د افغانستان د اوسنیو ستونځو حل د داسې بین الافغاني مذاکراتو او تفاهم له لارې منځ ته راتلای شي چې په محراق کې یې د یوه او یا بل ټولنیز یا سیاسي گروپ گټې نه، بلکې د واحد افغانستان جوړونه او د ټول ملت رفاهیت قرار ولري.

د همدې تفکر پر بنسټ (د افغانستان په لوی ملي چتر) کې راټول شوي لوی ائتلافونه او غټ سیاسي او ټولنیز بهیرونه تر اوږدو او دوامداره بین الافغاني خبرو اترو وروسته د خپلو هیواد والو د عامه گټو د ساتلو او له دې نه زغمیدونکي وضعیت څخه د هیواد د راییستلو له پاره د افغانستان په سیاسي ډگر کې د بې مثاله اتحاد او واحد سیاسي مرکز په جوړولو بریالي شول. ددې سترې بریا مبارکۍ په لوی ملی چتر کې داخلو ټولو ائتلافونو، گوندونو، اجتماعي سازمانونو او مدنی ټولنو او ټولو هېوادوالو ته وړاندې کوم.

بې له شکه موږ به د افغانانو په ابتکار د بین الافغاني خبرو اترو بهیر ته نور هم دوام او سرعت ورکړو، تر هغو چې د خدای په توکل او د خپلو خلکو د فکر او متو په زور د ستونځو په حل بریالي شو. د خپل هېواد



سیاسي جنبش دی چې د هیواد د راتلونکي له پاره د غمخواری په خاطر او د تیرو تجربو څخه په استفاده د نن او سبا له پاره د مشترکو ملي موخو پر بنا منځ ته راغلی او تر خپل منځ او له نورو انتلافونو او لویو حرکتونو سره د تفاهم او تقارب په لار ګامونه اخلي.

زموږ ګران هېواد د نړیوالې ټولنې نه جلاکیدونکی جز او د ملګرو ملتونو او اسلامي کنفرانس پخوانی او د اعتبار وړ غړی دی. موږ له نړیوالو سره د افغانستان د ملي ګټو پر بنسټ د ښو او فعاله اړیکو په جوړولو کې زیار باسو. د نړۍ له مختلفو هېوادونو سره د اوسنیو واکمنانو لخوا رامنځته شوي محدودیتونه تجدید نظر او بدلون ته ضرورت لري. د ښځو او نارینه و انساني فردي او اجتماعي حقوق ته احترام د هېواد د ټولنیز ژوند په سمون او د ملي اقتصاد په تقویت کې مهم رول لوبوي. موږ د ټولو هغو بین المللي پلاټفورمونو څخه ملاتړ کوو چې د افغانستان ملي ګټې ورپکې خوندي وي. موږ په داسې حال کې چې نړیوالو تعهداتو ته د افغانستان پابندی غواړو؛ له افغانستان سره د نړیوالو د تعامل د غښتلتیا او د دوحې له پروسې څخه چې د ملګرو ملتونو د امنیت د شورا لخوا هم تأیید شوې ده، ملاتړ کوو. موږ له یوې خوا د خپلو خلکو خدمت او ملي ګټو ته ژمن یو، د بلې خوا د بین المللي اصول و په رعایت هم ځانونه مکلف بولو او غواړو چې هېواد له نړیوالې انزوا څخه ووزی او په بین المللي نظم کې معتبر مقام ولري.

د افغانستان لوی ملي چتر د ناهيلي ملت د امید ستوری دی!

نور محمد غفوری

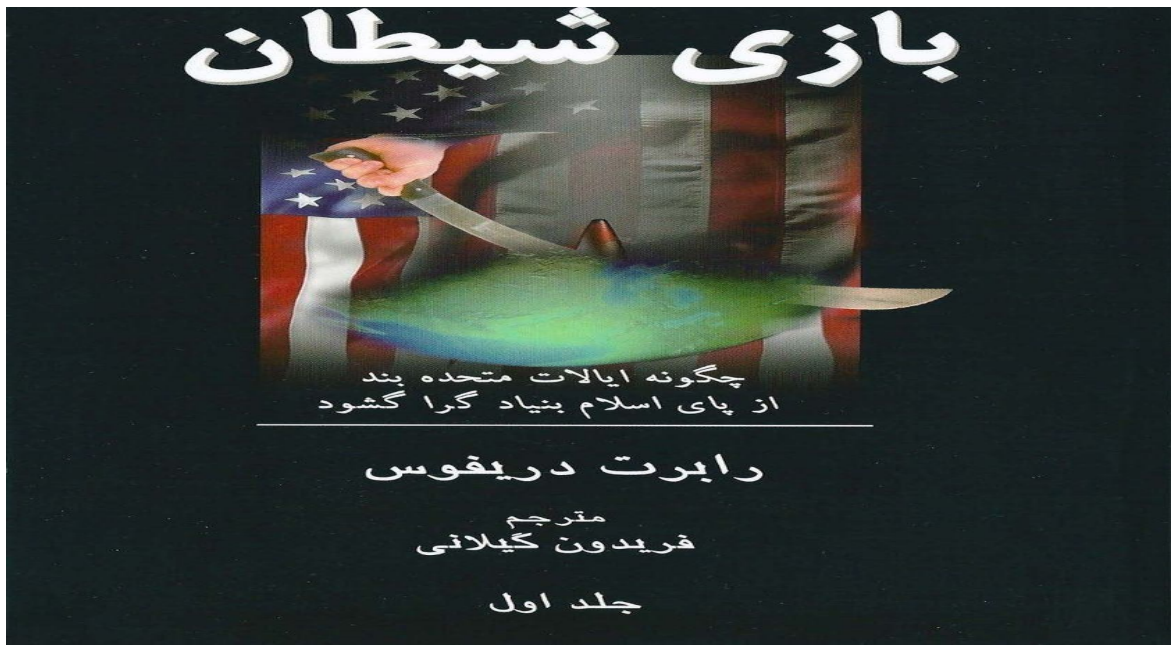
خاطر را منځته کړي. دې موضوع ته د ملګرو ملتونو د امنیت د شورا او د ټولو هغو هېوادونو او سازمانونو پام ضروری دی چې د افغانستان د موضوعاتو په اړه فعالیت کوي چې د خپلو غونډو د مشروعیت، مقبولیت او معقولیت د ارتقا په خاطر پخپل زړه کسان نه، بلکې د عیني واقعیتونو پر بنا د افغانستان د ولس رښتیني استازي ور وغواړي.

د افغانستان د سیاسي، اقتصادي او ټولنیز- کلتوري نظام په تعقل او مطلوبه توګه سمول د افغانانو ملي ارادې ته چې د ملي اجماع له لارې څرګندېږي، ضرورت لري. دا هغه وخت رامنځته کېدای شي چې ټول لوی او کوچني انتلافونه، سیاسي ګوندونه، دیني عالمان، قومي مشران، ښځې او ځوانان او د مدني ټولنې استازي د بین الافغاني مذاکراتو په پایله کې په ملي ګډو هدفونو باندې موافق شي. په دې عامه او سراسري ملي اهدافو باندې د توافق له لارې د پراخ بنسټه ټولشموله او ولسواک اسلامي سیاسي نظام رامنځته کېدای شي. په همداسې سیاسي نظام کې چې افغانان او افغاني ډلې په شعوري توګه د مشترکو موخو پر شاو خوا راټول شوي وي، د هېواد ټول ټولنیز ګروپونه ځانونه لیدلای شي. تاریخي تجربو ښودلې ده چې د مختلفو افکارو څښتنو او متضاد و سیاسي ایديالوژيو دهه پیروان ترمنځ د لنډې مودې له پاره په دولتي او حکومتي چارو کې د قومي او یا نورو اجتماعي ډلو د میخانیکي ګډون د تحمیل له لارې دوامداره رښتیني ټول شموله واکمني نه شي رامنځته کېدای.

د افغانستان لوی ملی چتر د تیرو ایدئولوژیکو، ژبنیو، قومي، مذهبي او محلي تعصبونو څخه راوتلی مدرن



12



پروژه ی امپراتوری آمریکا

بازی شیطان
جلد اول

چگونه ایالات متحده آمریکا بند از پای اسلام بنیادگرا گشود.

رابرت دریفوس
مترجم فریدون گیلانی
پیوسته به گذشته

2



برادران انگلیسی

بعدی نیز اخوان المسلمین از کمک های سرویس جاسوسی بریتانیا برخوردار شده ، این سازمان - و اسلام سیاسی - همواره نیروی بود که بنا به اقتضا در مصر و سایر نقاط خاورمیانه مورد استفاده ، یا مورد بی مهری قرار می گرفت. بریتانیایی ها و ملک فاروق ، از گروه « بنا » - به خصوص از جریان زیرزمینی ، بازوی پارلمانی و فدائیان گروه - هر وقت که به مصلحت شان بود بهره می جستند ، اما به آن جهت که گاهی علیه شان می چرخید ، همواره مراقبش بودند . وقتی اخوان المسلمین قوت گرفت و رفته رفته مدعی شد که فقط در مصر صدها هزار عضو دارد و شاخه هایی را در اورشلیم ، دمشق و پایتخت اردن برپا کرده است ، در سیاست های مصر نقش پراهمیتی پیدا کرد . کار این اهمیت ، چندان بالا گرفت که سالیان دراز توجه سرویس های اطلاعاتی ؛ از نازی ها بگیرد تا کا گ ب و اداره طراحی عملیاتی ایالات متحده و سازمان سیا را ، به خود مشغول کرد .

اخوان المسلمین زمانی در صحنه توفید که قدرت بریتانیا در خاور نزدیک ، و تقریباً همه جهان ، پریشان شده بود .

پس از فرو نشستن گرد و خاک جنگ جهانی اول ، انگلستان در منطقه قدرت غالب بود ، اما دچار نا آرامی هایی هم شده بود . پرچم امپراتوری بریتانیا ، از مدیرانه تا هندوستان در اهتزاز بود . نسل تازه ای از شاهان و حکام که بر رشته ای از مستعمرات بریتانیا فرمانروایی می کردند ، کشورهای تحت قیمومیت ، کشورهای ضعیف ، و نیمه مستعمراتی مثل مصر ، عراق ، اردن ، عربستان و ایران ، زیر این پرچم بودند . شاهان و حکام این کشورها ، در درجات مختلف به لندن وصل بودند ، اما ، در عین حال ، و بنا به موقعیت هایی ، مدعی داشتن اختیارات و استقلال عمل بیشتری می شدند . این شاهان و حکام ، میان دو نیروی درگیر و متناقض به تله افتاده بودند :

در هر یک از آن کشورها ، از طرفی جنبش های ملی ضد پادشاهی در حال شکل گیری بودند ، از سوی دیگر ، مقام

پس از جنگ جهانی اول ، بریتانیای کبیر در کوشش برای باقی ماندن بر اریکه ی امپراتوری جهان ، با شیاطین بسیاری معامله کرد .

از اواخر سال های 1920 ، تا شکست تجاوز به کانال سوئز در سال 1956 ، دو جوجه ی تازه بال و پر در آورده ی جنبش اسلامی در مصر و فلسطین ، از آن زمره بودند . در سال 1928 ، در مصر ، طلبه ی جوانی به نام حسن البنا ، اخوان المسلمین را بنیاد نهاد که بعدها جریان تاریخ قرن بیستم خاورمیانه را تغییر می داد . همتای فلسطینی او هم حاج امین الحسینی مفتی عوام فریب اورشلیم بود. حسن البنا و حاج امین الحسینی ، در دهه های پس از جنگ جهانی اول ، نقش پراهمیتی در رشد اسلامیسیم داشتند ، و مثل خانواده سلطنتی سعودی ، هر دو آغاز کار خود را مدیون حمایت بریتانیا بودند .

اخوان المسلمین حسن البنا ، با بذل و بخشش کمپانی انگلیسی کانال سوئز تاسیس شد و در بیست و پنج سال بعدی ، دیپلمات های بریتانیایی ، سرویس اطلاعاتی MI 6 و ملک فاروق پادشاه انگلیسی قاهره ، از این سازمان اسلامی به عنوان چماقی علیه کمونیست ها و ناسیونالیست ها ، و بعدها علیه پرزیدنت جمال عبدالناصر ، استفاده کردند . همان زمان ، حاج امین مفتی فلسطین که به نازی ها تکیه کرده بود و کین توزانه ضد یهود بود ، با پشتیبانی علنی انگلیسی هایی که قیمومیت فلسطین را داشتند ، در اوایل سالهای 1920 نردبان ترقی را بالا می رفت . بعدها معلوم می شود که مسئولیت گسترش جهانی اسلام سیاسی ، به عهده ی بنا و حاج امین بوده است . این دو مرد ، که به طرز فوق العاده ای روش وهابی ها در وفاداری به ایده آل های سید جمال الدین اسدآبادی را پیشه کرده بودند ، با سرمایه گذاری مالی سعودی ها تشکیلات اقتصادی جهانی خود را به وجود آوردند که تئدروهای طیف راست اسلامی ، از جمله بازوی تروریست آن ، تولید مثل این بنیاد بودند . روابط لندن با اخوان المسلمین ، پیچیده بود . اگر چه انگلیسی ها از ایجاد این سازمان حمایت کردند ، و اگرچه در سال های



های وزارت خارجه و اداره مستعمرات لندن ، گلوی شان را می فشردند .

انجمن ها و فرقه های تردست ، مثل توپ در هوا می چرخیدند و بریتانیا سال های میان 1918 و 1945 را صرف حفظ تعادل شاهان ، روسای قبایل ، طبقه ی متوسط در حال ظهور ، ارتش و روحانیون این کشورها کرد ، اما همواره مراقب بود تا خدشه ای به قدرت بریتانیا وارد نیاید . گاهی شاه خیلی قدرت پیدا می کرد و با ارتش پیوند می خورد که در این صورت ، بریتانیا سعی می کرد با نزدیک شدن به روسای قبایل ، اتحاد میان شاه و ژنرال ها را از بین ببرد . گاهی که قبایل ، یا گروه های قومی مغرور می شدند ، بریتانیا ارتش را هدایت می کرد تا آنان را در هم بکوبد .

در جریان این تعادل متغیر بود که طیف راست اسلامی ظهور کرد . این شرایط باعث شدند تا کفه ی ترازو به سمت ناسیونالیست ها و چپ های سکولار که دشمنان کین توز انگلیسی ها بودند ، سنگینی کند .

ضد ملی گرایی اسلام

اخوان المسلمین که در سال 1928 به وسیله ی حسن البنا تشکیل شد ، نتیجه ی مستقیم رشد جنبش پان اسلامی سید جمال الدین اسدآبادی و محمد عبود بود . نقش تسمه ی نقاله ی این تاثیر را رشید رضا به عهده داشت که در طرابلس آموزش های مذهبی دیده بود .

طرابلس اکنون از مراکز قدرت سنی های لبنان است . رشید رضا از پیروان حریص مضامین نشریه ی هفتگی همبستگی پایدار بود که سیدجمال الدین اسدآبادی و محمد عبود منتشر می کردند . وقتی رشید رضا به قاهره رسید ، محمد عبود را که بعدها مفتی مصر شد ، ملاقات کرد و دستیار ارشد او شد . در سال 1898 ، رشید رضا نشریه هفتگی « فانوس دریایی » (1) را در هشت صفحه منتشر کرد که قصدش ادامه ی سنت پان اسلامی همبستگی پایدار بود . به خلاف سید جمال الدین اسدآبادی و محمد عبود که از طریق انجمن های مخفی و گروه های زیرزمینی و جنبش فراماسونی عمل می کردند ، رشید رضا سودای «انجمن اسلامی» علنی را در سر داشت که ستادش در مکه باشد و در همه ی کشورهای اسلامی هم شاخه داشته باشد.(2) اگر چه رشید رضا موفق نشد

سودانی را که در سر داشت ، آن گونه که میخواست پیاده کند ، جامعه ی « تبلیغات و ارشاد اسلامی » را توانست به مثابه پیش در آمد اخوان المسلمین سازمان بدهد . در همان زمان ، محمد عبود از حمایت بی دریغ لرد کرامر که در آستانه ی تغییر قرن ، حاکم مطلق مصر بود ، برخوردار بود و فعالیت های رشید رضا نمی توانست بدون موافقت بریتانیا صورت پذیرد . بنا به گزارش « سی . سی . آدامز » ، فانوس دریایی پیوسته به جنبش در حال شکل گیری ناسیونالیست های مصر ، که در طبیعت خود جریانی سکولار بود ، حمله می کرد و ناسیونالیست ها هم به رشید رضا پاسخ در خور می دادند . فانوس دریایی ، همچنین رشد قدرت سعودی را شاد باش گفت :

با طلوع خاندان ابن سعود در عربستان ، ستاره امید تازه ای پدید آمده است . پس از سقوط امپراتوری و تبدیل دولت ترکیه به حاکمیتی غیر مذهبی ، دولت ابن سعود بزرگترین قدرت اسلامی در دنیای امروز است و تنها دولتی است که یاور اهل سنت خواهد بود و به انکار بدعت های زیانبخش و عقاید ضد مذهبی خواهد پرداخت

(3).

رشید رضا ، چه در مصر ، یا در ترکیه ، ناسیونالیست ها را «خدا شناس و کافر» اعلام می کرد .(4)

جامعه تبلیغات و ارشاد اسلامی ، و موسسه های وابسته به آن ، با حمایت مالی ثروتمندان عرب و هندی در قاهره شکل گرفت .

دانشجویانی که در فاصله های دور بودند ؛ از جمله طلبه های مالزی هندوستان ، آسیای مرکزی و آفریقای شرقی ، در این انجمن نام نویسی کردند . پس از انجمن های سری همبستگی پایدار ، این نان دومین موج بین المللی فعالان جنبش اسلامی را سازمان دادند . شیخ های سرشناس مصری و سایر رهبران مذهبی ، حزبی را شکل دادند به نام « حزب فانوس دریایی (المنار - م) » که تشکیل می شد از پیروان محمد عبود و رشید رضا از حوزه ی الازهر . رهبران گوناگون انجمن های برادری صوفی ها نیز ، از آن جمله بودند . در تقابل با حزب جدید ناسیونالیست ، آنان نوعی تشکل سیاسی مصری ایجاد کردند که حزب مردم نامیده می شد و پیروان محمد عبود و رشید رضا را نیز در بر می گرفت . حزب مردم که به کمک بریتانیا



ی سید جمال الدین اسدآبادی و محمد عبده و رشید رضا ، بی آرایش و مقدس بود . ریچرڈ میچل در این زمینه می نویسد : « به نظر حسن البنا ، سید جمال الدین اسدآبادی فراخوان و پیام داد ، رشید رضا فراخوان و پیام او را تدوین کرد و کار تاریخ دان را انجام داد. سید جمال الدین اسدآبادی مشکلات را می دید و هشدار می داد ، محمد عبده معلم و متفکر بود(و به همین دلیل به او که باعث تحولاتی در مرکز الازهر شد لقب شیخ داده اند .) و رشید رضا می نوشت و ثبت میکرد.»(9) با مرگ رشید رضا در سال 1935 ، انتشار فتنوس دریایی متوقف شد ، اما حسن البنا در سال 1939 ، انتشار آن را به مثابه ابزاری برای بیان نظرات خود ، از سر گرفت .(10)

برنامه سیاسی اخوان المسلمین ، سخت پیچیده بود . حسن البنا اصرار می ورزید که مسلمانان باید به روزهای بی آرایش محمد پیامبر و جانشینان او بازگردند . پس باید تفسیرهای جدید از قوانین اسلامی را فراموش کنند و به انکار آنچه او نا خالصی تفکر غربی می پنداشت و باعث انحراف مسلمانان ، و به ویژه جوانان شده بود ، بپردازند . به نظر بنا ، قرآن برای مسلمانان کافی بود .

« در تقابل با ناسیونالیست های مصری (1920) که مطالبه شان استقلال ، خروج نیروهای انگلیسی از مصر و قانون اساسی دموکراتیک بود ، اخوان المسلمین شعاری می داد که هنوز و همچنان در جنبش اسلامیست ها داده می شود : قرآن قانون اساسی ماست .»(11)

در واقع ، قرآن و سنت (سنتی که متکی به روش زندگی پیامبر اسلام بود) به نظر ایشان برای هدایت جامعه کافی بود و قانون اسلامی (شریعت) می توانست جایگزین قوانین غیر دینی ساخت بشر شود . تا این جای کار ، نظریات حسن البنا در جوامع اسلامی قوام چندانی نداشت و مانده بود تا وارثان او سید قطب ، ابول علا مودودی پاکستانی ، روح الله موسوی خمینی و سایرین ، مقاصدش را به ثمر برسانند . بنا به شرح حالی که میچل از « بنا » به دست می دهد :

ساختار سیاسی حکومت اسلامی باید بر سه اصل بنا می شد :

- 1- بنیاد قانون اساسی ، قرآن است !
- 2- دولت به مفهوم شورائی (و مشاور هم فی الامر) عمل می کند !

تشکیل شده بود ، علنا از اشغال مصر توسط انگلیسی ها حمایت می کرد و از طرف لرد کرامر تشویق می شد . به نظر کرامر ، اعضای حزب مردم « عجالتا اندک اند ، اما رفته رفته مصریان بسیاری را در بر خواهد گرفت که نسبتا چندان اطلاعی از آن ندارند .» لرد کرامر در گزارش سالانه ی 1906 خود ، می نویسد :

« امید اصلی ملی گرایی مصر که می تواند حامل معنی عملی این مفهوم باشد ، به نظر من در کسانی نهفته است که به این حزب تعلق دارند .»(5)

دستیار ارشد رشید رضا در تبلیغ مذهبی، حسن البنا بود . تخمین زدن دامنه ی اهمیت و مشروعیت حسن البنا ، امکان پذیر نیست . جنگ قرن بیست و یکم علیه تروریسم ، جنگ با حسن البنا و زاد ولد او است . نسخه های او همه جا هستند ، از دفتر دادستان سودان بگیریید ، تا میدان های جنگ افغانستان و سوریه و مدیریت دانشگاه های عربستان سعودی و کارخانه های بمب سازی غزه ، یا هیئت وزرای دولت اردن و مراکز بانکی شیخ نشین های خلیج فارس و دولت آمریکایی جانشین صدام حسین .

به گزارش « ریچارد میچل » در کتاب « جامعه اخوان المسلمین »(6) دلیلی که باعث شد حسن البنا سازمان خود را در اسماعیلیه برپا کند ، به حد کافی گویا هست . اسماعیلیه را ، در منتها علیه شمالی کانال سونز؛ که امروزه دویست هزار جمعیت دارد ، در سال 1863 ، «فردیناند دولسپس » سازنده ی کانال سونز بنا نهاد . کانال سونز ، به مثابه شریان حیاتی انگلستان با مستملکات ارزشمند هندوستان ، برای امپراتوری بریتانیا ارزش فوق العاده ای داشت . در سال 1928 ، این شهر خواب آلود مردابی ، نه تنها ما من مناسبی برای دفاتر کمپانی کانال سونز بود ، بلکه پایگاه های اصلی نظامی ارتش بریتانیا نیز در جریان جنگ جهانی اول ، در آن مستقر شده بودند . در سال های 1920 این شهر مرکز تجمع طرفداران بریتانیا در مصر هم بود .

ریچرڈ میچل بر آن است که حسن البنا تنگاتنگ با رشید رضا همکاری میکرد.(7) پدر حسن البنا ، از شاگردان محمد عبده و خود او ، طلبه ای با نفوذ بود و چون در جوانی از خوانندگان پروپاقرص فتنوس دریایی بود ، بعدها رشید رضا را « یکی از بزرگترین خادمان اسلام در مصر» نامید .(8) در نظر حسن البنا ، رابطه ی سه جانبه



3- قوه اجراییه محدود به تعالیم اسلامی و خواست مردم است! (12)

(کتاب « ولایت فقیه یا حکومت اسلامی » خمینی که در واقع مانیفست جمهوری اسلامی ایران است ، بر مبنای همین سه اصل نوشته شده و در سال 1979 / 1357) به مردم ایران تحمیل شده است . به همین دلیل هم هست که به نظر میچل و مولف این کتاب ، خمینی از زاد و ولدهای حسن البنا بوده و به وسیله اخوان المسلمین انگلیسی - آمریکایی رهبری شده است - م)

اسلام برای حسن البنا نظام عقیدتی کامل و جهانشمول بود . (خمینی و وارثان او هم ، چه در کتاب ولایت فقیه ، یا در بیانیه های اسلامی ، سعی کرده اند از سال 1979 / 1357 ، همین نظریه را به زور تحمیل و سرنیزه و ترور ، و با کمک های پیگیر حزب توده ، جا بیندازند . - م) با عطف به جنبش سلفیه ، طرفداران جنبش بازگشت به ناب گرایی ، متصوفین و عرفا و جنبشی شبیه فراماسون در درون اسلام ، حسن البنا جنبش خود را اینگونه تعریف میکند :

« رسالت سلفیه ، سلوک سنی ، حقیقت تصوف ، سازمان سیاسی ، گروه ورزشی ، اتحادیه ی فرهنگی و آموزشی ، شرکت های اقتصادی، و تفکری اجتماعی. » (13)

حسن البنا در سال 1932 به قاهره رفت و اخوان المسلمین را در پایتخت مصر بر پا کرد . در بیست سال بعدی ؛ تا انقلاب سال 1952 مصر ، اخوان المسلمین به مثابه لنگر طیف راست مصر ، با دربار ، طیف راست حزب ملی گرای « وفد » و افسران محافظه کار ارتش مصر به وحدت می رسد . در سال 1933 ، حسن البنا نخستین همایش ملی سازمانش را در قاهره برپا می کند . چیزی نمی گذرد که انجمن های جوانان و نهادهای ورزشی به اخوان المسلمین می پیوندند و واحدهای شبه

نظامی را سازمان می دهند . این تشکل ، در سال 1936 ، خود را «پیشاهنگ » می نامد. « سازمان پیشاهنگان » که مدتی بعد « گردان ها » نامیده شد ؛ (14) به موازات جنبش فاشیستی اروپا ، و با همان ساختار مادی و معنوی ، از نظر انضباطی و سخت گیری ، در مصر تشکیلاتی منحصر به فرد و نمونه و به تمام معنی فدائی حسن البنا بود . در سال 1937 ، که ملک فاروق تاجگذاری می کرد ، آدم کش های اخوان المسلمین ، (که عینا مختصات فدائیان اسلام و پاسداران و بسیجی های روح الله خمینی، گارد ریاست جمهوری صدام حسین ، گارد جاویدان و نیروی مخصوص محمدرضا شاه ، و نیروی مخصوص ایالات متحده و کشورهای اروپائی را داشتند - م) ، مسئولیت « حفاظت و امنیت » را در جشن تاجگذاری به عهده گرفتند . (15)

حزب ملی گرای هیئت نمایندگان (وفد) ، در فاصله ی دو جنگ جهانی ، رقیب اصلی اخوان المسلمین بود . حزب وفد که از رده ها و لایه های جنبش سیاسی ضد انگلیسی ی موافق جنگ تشکیل شده بود ، به رهبری « سعد زغلول » هیئت نمایندگان خوانده می شد. این « هیئت نمایندگان » ، به ریاست سعد زغلول ، در همایش پس از جنگ جهانی اول شرکت کرد . در این کنفرانس ، امپریالیست های فاتح در مورد سرنوشت آینده ی منطقه ، ایجاد کشورهای یکپارچه و تقسیم آن ها میان قدرت های اروپائی ، تصمیم گرفتند . حزب ائتلافی وفد ، متشکل از جناح های چپ ، میانه و مخالفان طیف راست ، سال ها با سیاست های متنوع عمل کرد :

گاهی موافق سلطنت بود ، گاه مخالف سلطنت و سایر نیروهای سیاسی مصر . (که تاریخ سیاسی ایران را می تواند به یاد بوقلمون صفتی های مشابه حزب توده بیندازد - م) جناح چپ حزب



« اخوان المسلمین علنا ابزاری بود علیه حزب وفد و کمونیست ها. » (17) جناح راست حزب وفد که از کلان زمین داران و سرمایه داران تشکیل می شد ، اخوان المسلمین را متحد خود می شمرد ، حال آن که جناح غالب ، این سازمان را نیروئی واپسگرا ارزیابی می کرد . (18)

در ادامه :

تشکیلات سری اخوان المسلمین

1. در عربی ، المنار .
2. گزارش کاملی از کار رشید رضا را می توان در کتاب اسلام و مدرنیسم در مصر Adams.C.C یافت (نیویورک : انتشارات رار سل و اسل ، 1933) ، صفحه های 177 تا 204 .
3. به نقل از آدامز ، ص. 185 .
4. همان ماخذ ، ص. 186 .
5. همان ماخذ ، ص. 222 .
6. کتاب جمعیت اخوان المسلمین ریچرد پ . میچل (لندن : انتشارات دانشگاه آکسفورد ، 1969) ، ص. 9 . منابع مورد استفاده میچل ، زندگینامه حسن البنا است .
7. همان ماخذ ، ص 5 .
8. همان ماخذ . ص. 322 .
9. همان ماخذ ، ص. 321 .
10. همان ماخذ ، ص. 186 .
11. Kepel Gilles ، جهاد : دنباله اسلام سیاسی ، (2002 ، Belknap Press : Cambridge,Mass.) ص. 27 .
12. میچل ، ص. 246 .
13. همان ماخذ ، ص. 14 .
14. در عربی Kataib . جالب توجه است که این کلمه ، درست همان واژه ای است که فالانژیست های مسیحی لبنانی به رهبری خانواده جمایل جنگ طلب به کار می بردند که مثل بسیاری از اسلامیت ها ، هیتلر را می ستودند .
15. میچل ، صفحه های 13 تا 16 .
16. Gordon Joel در مصاحبه ای با مولف ، ژوئن 2004
17. میچل ، صفحه های 40 تا 42
18. همان ماخذ ، ص. 27 .

،وفد رفته رفته به سمت کمونیست های مصری تمایل پیدا کرد ، در حالی که اقلیت جناح راست ، اغلب روابط محرمانه ای را با اخوان المسلمین تنظیم می کرد .

در دهه های بعدی ، حسن البنا در صحنه ی سیاسی مصر ، دست به حرکت پیچیده ای زد :

با نیروهای وفادار به ملک فاروق مراودات دوستانه داشت ، از حمایت های ملی و سیاسی دربار برخوردار بود ، شاه را تغذیه ی اطلاعاتی می کرد و دسته های عملیاتی خود را به جان نیروهای چپ می انداخت . « جونل گوردون » یکی از کارشناسان امور اخوان المسلمین می نویسد:

« قدر مسلم آن است که در سال های 1940 ، روابط تنگاتنگی با دربار داشتند ، پول های گزافی در این رابطه رد و بدل می شد و مدیریت این رابطه هم با بریتانیایی ها بود . » و تاکید می ورزد که :

« دربار بدون اجازه انگلیسی ها آب نمی خورد. » (16)

حسن البنا، با دو مقام مصری ، علی ماهر نخست وزیر و طرفدار سفت و سخت وحدت جهانی اسلام ، و ژنرال عزیز علی مصری فرمانده کل نیروهای مسلح مصر نیز ، روابط نزدیکی داشت . حسن البنا ، از طریق مجراهای ارتباطی مختلفی ؛ که البته اغلب مخفیانه عمل می کردند ، به دربار وصل بود . این مجرا ، گاهی پزشک مخصوص شاه بود،یا مقام های گوناگون دولتی و ارتش .وقتی شاه می خواست نخست وزیر مصر را منصوب کند،با حسن البنا مشورت می کرد و دست کم یک بار با دعوت رسمی در ضیافت سلطنتی شرکت کرد

.میچل می نویسد :



13



دوستان نهایت گرامی، عالیقدر مبارز و مهربان ورود سال نو عیسوی ۲۰۲۵ را که اضافه تر مردم جهان آن را تجلیل میکنند برای شما عزیزان فال نیک گرفته و به شما و همه مردم جهان یک آغاز نیک خواهانم.

مخلص شما در دو سال قبل از شما عزیزان خواست، آرزو نمود، که در هر جا و مکانی هستید سر آغاز سال نو را با عقیده راسخ نابودی امپریالیزم و شرکا آغاز کنید و پیمانۀ تان را با شعار نابود باد امپریالیزم، طبقه، استثمار و استثمار بلند نمایید که باز هم عین نقاضا را از شما نکورویان دارم.

گرچه نظر به اوضاع فعلی و ظاهری برد با امپریالیزم و شرکا است، چون امریکای لعنتی برای تصرف خاورمیانه در این مدت چهل و چند سال مخصوصاً در پانزده ماه اخیر به نسل کشی خلق فلسطین، لبنان و سوریه دست زده است و میلیونها مردم را کشتار دسته جمعی، حصار، مجبور به ترک جایگاه زیست و معیوب شدن ایشان و ویرانی مملکت شان گردیده است اما مانند سالهای قبل و امسال نیز سر آغاز سال نو را با همان آرزو داریم بلند می کنیم چونکه به نظر من ، ما موفق تریم نسبت به تمام نسل کشی، جنایت، خیانت ، تجاوز و تعرض غیر انسانی.

در اصل اینان رو سیاه و شرمندۀ با تمام طنطنه های ساختگی و جعلی و پروپاگاندا تظاهر پیشرفت میکنند درحالیکه نتوانستند حماس، حزب الله، و... را از بین ببرند آمریکا در جنگ نیابتی با روس شکست فاحش خورده که حالا از خجالت بالای میز مذاکره ننشسته تا ناکامی خود را قبول کند و شروع به ترور سران بلندرتبه روسی نموده است و با تمام قوانین مزخرف که بالای روسیه که در اصل یک محاصره همه جانبه مخصوصاً "ضربه ای اقتصادیست که جای جنگهای قدیم را که اگر می خواستند مملکتی را محاصره نمایند دورادور مملکت را خندق میکنند که تمام روابط خارجی ایشان را قطع کنند امروز قوانین به امر ارباب بالای ممالک دیگر به حساب «sanction» ویا تحریم ها که شامل تحریمهای اقتصادی، تجاری، علمی، حقوق بشری و نظامی شامل است گذاشته می شود که این خود از طرف حضرات بلیونر ها وزاینیستها گذاشته میشود و میکوشند ممالکی را که قبول ابرقدرتی ایشان را نکنند به هر قید و شرط تحت فشار بیاورند که مجبور تسلیم زورگویی ها گردد که بدبخت ها ناکام شده اند.

اما تکامل تاریخ نشان میدهد که این عصر، عصر نابودی امپریالیزم است . و به هیچ صورت نمی توانند که از جبر

دوستان نهایت گرامی، عالیقدر مبارز و مهربان ورود سال نو عیسوی ۲۰۲۵ را که اضافه تر مردم جهان آن را تجلیل میکنند برای شما عزیزان فال نیک گرفته و به شما و همه مردم جهان یک آغاز نیک خواهانم.

مخلص شما در دو سال قبل از شما عزیزان خواست، آرزو نمود، که در هر جا و مکانی هستید سر آغاز سال نو را با عقیده راسخ نابودی امپریالیزم و شرکا آغاز کنید و پیمانۀ تان را با شعار نابود باد امپریالیزم، طبقه، استثمار و استثمار بلند نمایید که باز هم عین نقاضا را از شما نکورویان دارم.

گرچه نظر به اوضاع فعلی و ظاهری برد با امپریالیزم و شرکا است، چون امریکای لعنتی برای تصرف خاورمیانه در این مدت چهل و چند سال مخصوصاً در پانزده ماه اخیر به نسل کشی خلق فلسطین، لبنان و سوریه دست زده است و میلیونها مردم را کشتار دسته جمعی، حصار، مجبور به ترک جایگاه زیست و معیوب شدن ایشان و ویرانی مملکت شان گردیده است اما مانند سالهای قبل و امسال نیز سر آغاز سال نو را با همان آرزو داریم بلند می کنیم چونکه به نظر من ، ما موفق تریم نسبت به تمام نسل کشی، جنایت، خیانت ، تجاوز و تعرض غیر انسانی.



دیگر باعث عرضه قوانین جدید و مروج های بهتر و خوبتر خواهد شد.

اما از تاثیر بد اقتصادی بالای این ممالک نباید چشم پوشید ، که به نظر اینجانب باخت اضافه تر با امپریالیسم و شرکای آن است. که چطور جای همه ای این اجناس خارجی به خصوص چینی را با کدام تولیدات داخلی خود پر کنند که ممالک اروپایی، کانادا، استرالیا، آلمان، فرانسه، ایتالیا و تا حدی جاپان در عین شرایط قرار دارد. این بیانگر مشکلات خارجی این ابر قدرتها و حامیان آن است.

اما نابودی امپریالیسم نه توسط عوامل خارجی بلکه از اثر تضاد های داخلی و شرایط داخلی دول امپریالیستی است که ما به چشم سر تمام این مشکلات و مقاومت مردم را همه روزه مشاهده می کنیم که در داخل این ممالک چه می گذرد و چقدر شدت بحران های اقتصادی که نقش سازنده در مخالفت های سیاسی و مبارزات مردم را نشان میدهد، گردیده است . زیرا این یک فیصد که فکر میکنند نودونه فیصد مردم را کنترل میکنند، شاید شدت این تضاد ها را درک نکرده باشند .

ما همه روزه می بینیم که فشار، ظلم و بیعدالتی ایشان در داخل خود ممالک به انتها رسیده است. بیکاری، نداشتن پروگرام صحی بهتر، تحصیل علم و بی خانمانی به چه حدی رسیده است، که باید به تغییر بنیادی آن اقدام کرد. و ما هر روزه صدای اعتراض را از جانب کارگران، دهقانان، و مردم عوام مخصوصاً قشر چیز فهم این دول به چشم و سر مشاهده می کنیم و هر روز در جاده ها گاهی صدای داکتران، نرس ها، کارگران، دهقانان و اهل کسبه را میشنویم و میبینیم همچنان خلقهای این ممالک که بار ستم بالای شان اضافه می گردد، از روابط بین المللی نیز راضی نیستند. امپریالیسم آمریکا و شرکایش پولی را که مصرف جنگهای نیابتی ویرانگرانه در سرتاسری جهان نموده اند، تنها امریکا در ظرف این چهل و چند سال 8 تریلیون دالر را مصرف جنگهای نیابتی به اصطلاح سرد، و تجاوز و تعرض عریان و پنهان ممالک نموده است. برای افغانستان بودجه مجزا از

تاریخ شانه بیرون کنند چنانچه جامعه اشتراکی به برده داری، برده داری به فیودالیزم و به ادامه بورژوازی و سرمایاداری و امپریالیسم آخرین مرحله سرمایه داری مبدل شد و حالا هم پایان و نابودی آنها امر حتمی است که مانند تحریم های که فکر میکردند که بلاک مخالف به دست و پای ایشان بیفتد و با ایشان سر خم کند برخلاف دول مخالف «بریکس» را که متشکل از پنج دولت برزیل، روسیه، چین، هند و آفریقای جنوبی که چهل فیصد نفوس جهان را تشکیل میدهند، در ۲۰۰۹ میلادی به وجود آوردند که فعلاً اضافه تر از چهارده مملکت دنیا به این نظر شده اند که عضویت این تشکیل را بگیرند و هر قدر ممالک بیشتر در این حصه بگیرند به همان اندازه ارزش دالر پایین خواهد رفت که تمام سرمایه داران جهان را در لرزه انداخته است .

جناب دونالد ترامپ می گوید: وقتی پام به قصر سفید رسید هر مملکتی که در بریکس حصه بگیرد با او هیچ نوع معامله تجارتی نخواهد داشت. که این خودش دست و پا انداختن به هر خس و خاشاک در وقت غرق شدن است. اما جناب عالی از بازار تجارتی مملکت خود باخبر نیست که تمام بازار تجارتی ویرا مال های چینی، هندی مکزیک اندونزیایی و فیلیپینی گرفته است . با این اظهارات جنون آمیز نمیدانم که احاشه و کنترل مملکت خود را چطور خواهد کرد؟ (همچنانکه ممالک حصه گرفته در بریکس ضربه اقتصادی خواهند خورد اما نه به اندازه که ایشان فکر میکنند چنانچه تحریم بالای فروش پترولیم و گازروسیه این مملکت را از پایه نیانداخت بلکه اقتصادش بهتر شد و ارزش روبل بالاتر رفت و بهتر هم شد) ۹۹٪ اموال مورد نیاز اولیه مردم را در بازار های فروش آمریکا و شرکایش اموال تولیدی ممالک که در بریکس حصه دارند تشکیل داده است، در حالیکه در این تحریم های غیر انسانی، چین خود را به دومین قدرت اقتصادی و روسیه اقتصاد مملکت خود را از سطح فقر بلند برده اند و فعلاً "باعث شکست ممالک ناتو و امپریالیسم امریکا و G7 گردیده اند که حالا هم چین و چهار مملکت



و تعداد کثیری را به بندی خانها انداخت، محصلینی را که حتی سال اخیر تحصیل ایشان به ماستری و دکتری بود از بالاترین یوینورستی ها طرد دایمی کرد . با این همه وحشت دولت جنایتکار نتوانست در اراده و عزم مردم خلل وارد کند ؛ مردم آمریکا فردا با قدرت بهتر، مقاومت قویتر و ایمان قاطع تر در میدان مبارزه ایستاده شدند و از خلقهای دم تیغ دولت خود دفاع کردند.

همانطوریکه شاعری مبارز «فرخی یزدی» میگوید:

به خرابی اوضاع مطمئنم زان که میدانم

خرابی چونکه از حد بگذرد آباد می گردد

و همچنان در همان غزل مینویسد:

ز اشک و آه مردم بوی خون آید که آهن را

دهی گر آب و آتش دشنه ء فولاد میگردد

یعنی اینکه ما فعلاً "شاهدی بسیار ویرانی ها در جهان هستیم اما این رژیم ها با خونریزی ها، نفاق اندازی ها و جنگ اندازیهای خود نه تنها موفق نیستند بلکه خلقهای این ممالک سرمایه دار می گویند:

که این صابون فریب و سوءاستفاده شما دگر به جان ما کار نمی کند ما راه خود را یافته ایم که نجات ما خلقهای جهان فقط و فقط دگرگونی شما جنایت پیشه هاست از اینرو با هزاران دلایل دیگر که جای گنجایش را در این موقع خوشی ندارد من مطمئنم که هزاران فیصد وقت سقوط امپریالیسم و دولتهای دیگر که خلق خود را استثمار می کنند رسیده است و این زمان، زمان نابودی امپریالیسم است و خواهد بود.

با بیان ی بار دیگر به آرزوی خوشبختی، جان جوری، صحت کامل شما دوستان

از لطفتان که به این مقاله وقت گرانبهایتان را صرف نموده و توجه کردید ، یک دنیا متشکر و ممنونم.

فانزه محمودی ۳۰ دسامبر ۲۰۲۴

۸ تریلیون دلار اختصاص داده شده است ، که این گفتارهای لاشه خوارها ادعا دارند که در مملکت عزیز ما ۲.۳۱۳ تریلیون دالر را مصرف کرده اند، در واقعیت امر فیصدی بالای این پول ها توسط خود گفتار ها و لاشه خواران امریکایی دوباره به حساب های شان از طریق قراردادهای نجومی برگشت داده شده است . و چند فیصدی هم به جیب هفت کلاه های دزد افغان نیز واریز شده است . و شاید یک یا دو فیصد این پولها در بخشی از کارهای اداری و خدمات ملکی مصرف شده باشد .

«ترامپ در مصاحبه با خبرنگار رویترز می گوید که : ما میتوانستیم با این پول سه بار آمریکا را آباد کنیم. »

هر باریکه این ابر قدرتها بالای ممالک دیگر حمله وحشیانه مینمایند خلقهای هوشیار و با احساس این ممالک صدای اعتراض خود را به دو علت بیان می کنند :

یکی ظلم و ستم بالای خلقهای جهان که مورد تجاوز قرار گرفته اند . و دگر بحرانهای بزرگ اقتصادی ناشی از این جنگ ها که مملکت خودشان را با نسل جوان بسوی تباهی و بربادی می کشاند. و در اعتراض از بجا ماندن هزاران کشته، زخمی، ملالت ، معیوبیت و معلولیت از جنگ و انسان کشی که باعث امراض بسیار مهلک روحی می گردد، در همبستگی با مردم جهان یکجا بلند میکنند.

در آمریکا سال گذشته در همبستگی و حمایت از خلق های تحت استعمار و سیاست های ضد اشغالگرانه آمریکا در جهان ، صدها تظاهرات و میتینگ ها در حمایت آنها صورت گرفت، میلیونها انسان مبارز که عقیده به مبارزه طبقاتی دارند، در آن سهم فعال گرفتند که دولت جنایتکار آمریکا نه تنها این اعتصابات و جنبش ها را سرکوب کرد؛ بلکه در مقابل خلق و توده های مردم خود از قوای نظامی و همچنان پلیس های ویژه که بطور وحشی آموزش و تربیه شده اند کارگرفت. تعداد جوانان را کشت،



ایمیل آدرس :

jaswrshja66@gmail.com

ks4920326@gmail.com

وبسایت :

<http://www.afghanpf.com>

فیسبوک :

[جبهه مردم افغانستان "جما" Afghanistan People's Front](#)

[جبهه مردم افغانستان "جما" Afghanistan People's Front](#)

گروپ آموزش و پرورش جوانان "جما"